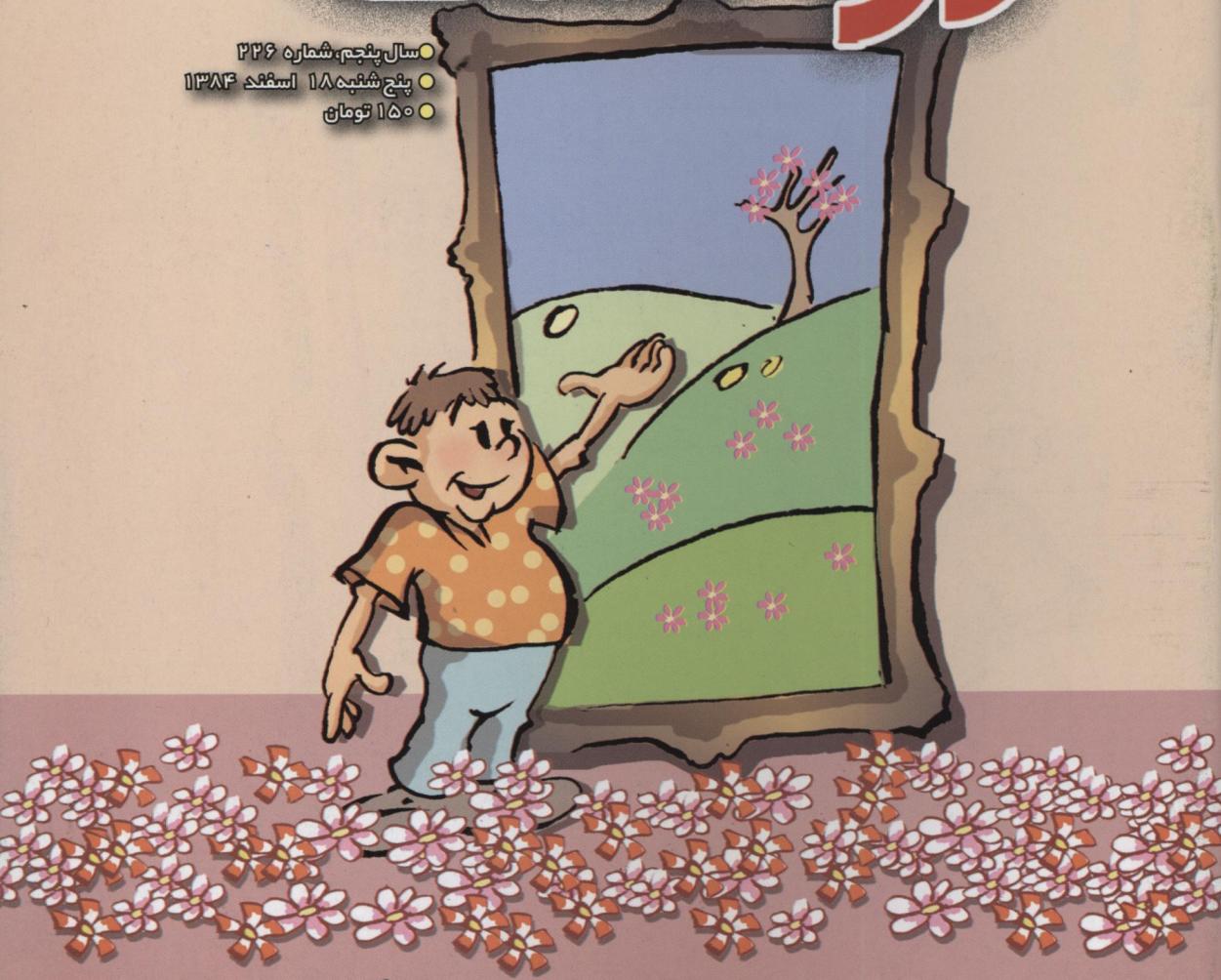


گلستان

سال پنجم، شماره ۳۶
۱۳۸۴ اسفند ۱۸ شب
پنج شنبه ۱۵۰ تومان



کتاب در مجله

مواضیع‌های جنگ

جنگ جهانی دوم

جلد آخر



پنجم خرداد پیشنهاد میرجان

(۹) سه

هفته نامه کودکان ایران

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و تشر آثار امام «ره»

بازی گل های بهاری

شرح روی جلد

به استقبال فصل بهار
می رویم. کودک روی جلد هم،
از زمستان خداحافظی می کند
و به پیشواز بهار می رود. اگر به
زیر پای این بچه دقت کنید، گلهای را
می بینید که در رنگ ها و شکل های مختلف
زمین را فرش کرده اند. با کمی دقت، روی
جلد متوجه خواهید شد که یک نوع گل، روی
زمین ریخته شده است که در زمین پشت جلد
نمی توانید نمونه ای از آن را پیدا کنید. همین طور
هم پشت جلد گلی وجود دارد (البته روی زمین)
که روی جلد از آن هیچ نمونه ای پیدا نمی شود.
شما باید این ۲ نوع گل را (روی جلد و پشت جلد)
پیدا کنید.

- مدیر مسؤول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افشین علا، سیامک سرمدی
- مدیر هنری: احمد قانی مددی
- تصویرگر: محمد حسین صلوتیان
- مدیر داخلی و طراح بازی جلد: نادیا علا
- عکس: امیر محمد لاجورد
- حروفچین: بیرالسادات والاتیار
- اهور مشترکین: محمد رضا اصفهانی

لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج نشانی: خیابان انقلاب
چهارراه حافظ پلاک ۹۶۲ تلفن: ۰۶۷۰۶۸۳۳۱۱۱

فهرست مطالب کتاب در مجله:

کتاب در مجله

- B-۲۵ میشل
- مقدمه
- P-۵۱ موسانگ
- هواییمای لاکهید هودسن
- ...
- لاکهید لایتینگ
- B-۲۶ مارتین

هواییمای های

جنگ

جنگ جهانی دوم

جلد آخر

مبعث رسول اکرم (ص)

حضرت محمد (ص) از جوانی به غار حرام رفت و در آن جا با خدای خود راز و نیاز می کرد. حضرت محمد (ص) هر روز به غار حرام رفت. اما در یک روز اتفاقی افتاد و فرشته‌ی وحی نازل گردید و با حضرت محمد (ص) گفت و گو کرد و به او فرمود: ای محمد تو از نزد خداوند به پیامبری برگزیده شده‌ای و باید مردم را به یک‌اه پرسنی دعوت کن! آن روز حضرت محمد (ص) بسیار خوشحال بود و وقتی به خانه رسید به همسر خود حضرت خدیجه گفت: امروز من از نزد خدا به پیامبری برگزیده شدم. حضرت خدیجه هم خوشحال شد و گفت: من می‌دانستم شما به پیامبری برگزیده خواهید شد و حضرت عسی (ع) این مژده‌گانی را داده بود. در آن روز حضرت محمد (ص) چهل سال سن داشت. برگزیده شدن حضرت محمد (ص) به پیامبری را معنی من گویند و مسلمانان هر سال در روز ییست و هفت رجب این روز راجشون می‌گیرند.

محمد قاسمی ۱۱/۵ ساله از ریاضت کریم



یک نفر پدرش فوت می‌کند، مراسم هفتنش شلوغ می‌شود، برای چهلماش بیلت می‌فروشد!
مصطفی کمانی، ۱۰ ساله / از خمین از خین

لطفه

اول: اگر سواد داشتم، اینطوری اینجا بیکار نمی‌نشستم.
دومن: مثلًاً چه کار می‌کردی؟
اولی: می‌شستم با چاقو روی نیمکت یادگاری می‌نوشتم!



مئتاب پایابی / ۶ ساله / از کاشان

تولدتان مبارک!

تولد دوستان «دوست» برای ما عزیز و گرامی است، خوشحالیم که تولد این عزیزان را در مجله خودشان تبریک می‌گوییم. تبریک تولدتان هدیه‌ای ناجیز از طرف ما به شماست. آخر «هر چه از دوست رسید نیکوست». حد سال زنده باشید!

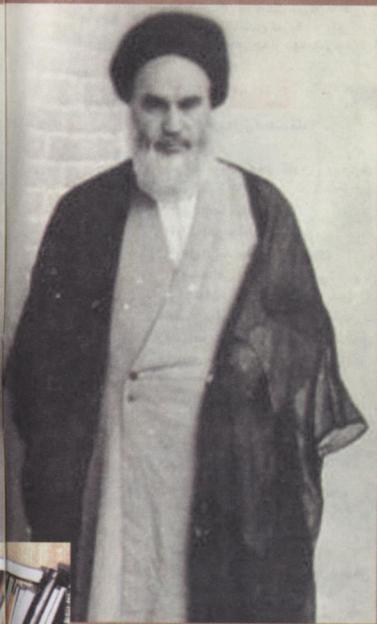
متولدین نینهاده اول سفند ماه:

- آستانه اشرفیه: کارن چبداری باطنی
- لاهیجان: زبانین تقی پور
- منبه: علی ثبیت - سید علی موسوی (قیباذیری)
- نجف آباد: مریم خلیلی - نگین کووان شکوه
- فیروز: مجید حسینی
- هشگرد: فاطمه مهرجویی
- تهران: سحر صادقی راد - سعید ارجمند منش - نیوشوا ارشادی - صالح اسدزاده - سحر اسماعیل پور ایمانی - نیما اسماعیلی - سمانه اعلیانی پر ابری - نگین افشار یگانه - محسن امیری - پدر امام ایاز - محمد حسن باقری - لیلی توابی - شفایق توکلی امجدی - پدرام پموروی - پریانث ثابت - شایان جیلیوند - رومینا حاجی حسٹی - باهره دیبیس - شیما حصاری - علی خمسه - ایمان دانشجو - نعمت دهقانی - فاطمه دیده‌دان - مرjan رجبی - میلاد زارعی فر - زینب زندیه - سارا سیحانی - شایان سعادت - پارسا سعادتی - محسن فرشادزاده اردگان - مونا شفارودی - مهدداد شکوهی - سارا صادقی - صدف صفری - مینو عاملی - معصومه علیخانی - عطیه علیزاده - سارا نعیتی - فاطمه غفاری - نوید فرج‌الی - آرش فرج ابراهیمی - زهرا قاری - سید حسام الدین فرشیس - مریم کاکر - شفایق هدایتی - لوحیان - غزال‌مالکی - شکار متولیان - پهنان محبوب کرمانشاهی - روزان محمدی بیدمشتی - میسا محمدی - آرمان مرآتی - امیر علی مقدس - نیما منصوری - پهاره نیمی - امیر رضا موحدین - سید محمد رضا میر محمدحسینی آهاری - احمد رضا میرزاپی - دریا ناصری نسب - پویا ناظم رضوی - امیر حسین ندانی پور - زهرا نریمان - محمد سراج نصری طوطی - دریا یکتاپرست - محمد پارسا شجاعی
- سمنان: کیمیا نوروزی
- سندن: زاهد حسینی
- شهر گرد: مهدی عصاره
- دزفول: محمد هادی پرهون
- دوقابانی: محمد هادی ادادیان
- رشت: برهم انسی نهمجانی - هلیا طاهری
- سواب: رضا اکبری
- سمنان: کیمیا نوروزی
- سندن: زاهد حسینی
- شهر گرد: مهدی عصاره
- شهرباز: مسناح حجاجیان
- شهرباز: مسناح حجاجیان
- شهرباز: محمد جواد اعرابی
- شهرباز: امیر محمد نوغانی
- شهرباز: هیراد خودان
- قزوین: سید امیر حسین هاشمی
- ق: سید سعید میرلوی
- گرا بن: محمد جواد عباسی زاده
- کاشان: شلبان رضام پور
- کاشان: شلبان رضام پور
- کرج: پارسا پاکدل - امید شفیعی
- گوغان: فاطمه سادات حسینی
- مبارکه

اما چیزی مسلسلی در نظر نمی‌گیریم
اعمالی از آثار موتده در اینجا هم

در جلد آخر کتاب در مجله هوایی‌های جنگ دوم جهانی با قیامده‌های هوایی‌های معرفی نشده در جلد های قبلی، آشنا می‌شویم. این هوایی‌ها که به صنایع نظامی آمریکا تعلق داشتند، در نبردهای شمال آفریقا (نبرد معروف آل المین) نبردهای جبهه ژاپن و بر فراز اقیانوس اطلس حضور فعال و موثری داشتند.

بیک حاطه هر روز



امام واقعاً از شخصیت معنوی و خودساخته‌ای بسیار ممند بودند و از هر عملی که نشان می‌داد ایشان دارای شخصیت و موقعیت ممتازی هستند، جلوگیری می‌کردند و از آن بن‌اندازه متنفر بودند. مثلاً برخلاف آنچه که در حوزه‌رسم بود و برخلاف روش بسیاری از حضرات علماء، اگر کسی از طلاق به دنبال یا همراه ایشان در کوچه یا خیابان راه می‌رفت، امام برمی‌گشتند و او را این کار منع می‌کردند. و دوست داشتند به تهایی و به طور ناشناس حرکت کنند. امام، این قدر در این کار جدیت کرده بودند که حتی برخی از مغازه‌داران اطراف منزل ایشان در قم، چهره امام را نمی‌شناختند.

یکی از شاگردان امام نقل می‌کند که روزی از کوچه‌ی مدرسه حجتیه می‌گذشتند، در همان حال متوجه شدم که امام با فاصله کمتر از ده قدم جلوتر از من در حال حرکت هستند. به خاطر روحیه‌ی امام که خوششان نمی‌آمد کسی از طلیبه‌ها به عنوان همراه پشت سر شان حرکت کند، سعی کردم این فاصله حفظ شود و به ایشان نرسم. زیرا اگر به ایشان می‌رسیدم، مجبور بودم که جلو بیفتم و این کار برای من ناراحت کننده و خلاف ادب بود.

در مسیر حرکت ایشان، مغازه‌ی بقالی بود که صاحب آن فردی به نام حاج غلام بود. حاج غلام روبروی مغازه‌اش، در سایه‌ی دیوار، روی حلب روغن نباتی نشسته بود. پاها را روی هم گذاشته و زنجیری هم به دستش گرفته بود و

هوایپمای «لاکهید هودسن» آمریکا برای نیاز ارتش انگلستان در زمینه فرود و پرواز بر روی ناوهای هوایپمابر انگلیسی ساخته شد. درون دماغه‌ی هوایپما، تجهیزات ناوبری هوایپما قرار داده شده بود و پنجره‌های اطراف آن، کمک موثری در هنگام پرتاب بمبه به خلبان می‌کرد.



می‌چرخاند. وقتی امام به حاج غلام رسیدند، سلام کردند.
حاج غلام، امام را نشناخت و در همان حال که پاهایش روی
هم بود و زنجیر را در دستش می‌چرخاند، گفت: «آقا! سلام،
حال شما خوب است؟»

من از این کار حاج غلام دلگیر شدم. همان طور که
نوشتم، حضرت امام(س) در زندگی بسیار تلاش می‌کردند
که عادی و معمولی باشند و از مطرح شدن خود جلوگیری
می‌کردند. هنگامی که کتاب «تحریرالوسله» ایشان برای
اولین بار در بجف چاپ شد، روی جلد آن عبارت‌هایی نوشته
شدند بود مثلًاً رئیس حوزه علمیه و ...

حضرت امام تا این عبارت را دیدند، دستور دادند: این
عبارة را پاک کنید. کسانی که کتاب را چاپ کرده بودند،
گفتند: «آقا! کتاب چاپ شده، پاک کردن آن مشکل است.»
اما آنان نتوانستند امام را راضی کنند و ناگزیر مجبور شدند.
نوشته‌ی روی جلد را پاک کنند. البته امام، هیچ وقت برای
چاپ رساله حاضر نبودند از وجود شرعی استفاده کنند و
می‌فرمودند:

آن که تقلید می‌کنند، وظیفه دارند که رساله‌تیبه کنند،
لذا باید پول بدهنند و بخرند.

اما در مورد پاک کردن عنوان‌ها و اسمای که مورد
قبول امام نبود، فرمودند: مخارجش را من می‌دهم. بالاخره
دستور امام اجرا شد و آن نوشته‌ها در روی جلد کتاب
پوشانده شد تا خوانده نشود. آن بزرگوار، آن قدر خودشان
را خالص کرده بودند که برای چاپ و ترویج رساله، پول نمی‌
دادند، اما برای پاک کردن عنوان‌ها از روی تحریرالوسله،
از وجود شرعی مصرف می‌کردند تا مبادا اهانتی به دیگر
علماء و مراجع شود و یا از ایشان تعریف و تمجیدی گردد.



خلبان و کمک خلبان این هواپیما در ارتباط نزدیک با هم بودند اما جایگاه مسلسل چی در نزدیکی انتهای
هواپیما بود. این هواپیما با موتور «رایت سیکلون» کار می‌کرد. در انواعی از آن از موتور «پرات و ویتنی» هم
استفاده شده بود.





دفتر پژوهشگار

علی اصغر نصیری

در پیش چشمانم کتابی است
با یک جهان تصویر زیبا
تصویر باغ و دشت و جنگل
تصویر رود و کوه و دریا



در پیش چشمانم کتابی است
با صد هزاران نقش و صد رنگ
نقش گل و برگ و شکوفه
نقش درخت و چشم و سنگ



حداکثر سرعت هواپیما ۳۵۷ کیلومتر
در ساعت بود. وزن هواپیما بدون بمب
۵۸۱۷ کیلوگرم اندازه گرفته شده است.



تصویر پاک زندگانی
دروازه هایش می زند موج
هر جا که می افتد نگاهم
از خاک، تا خورشید، تا اوج



هر نقطه آن یک ستاره است
هر حرف آن یک کوهکشان است
هر سطر آن یک دشت و دریاست
هر صفحه اش یک آسمان است



یک جای آن نقش زمستان
یک جای آن نقش بهار است
این نقشها نقش جهان است
این دفتر پروردگار است



هفت مسلسل ۷/۷ میلیمتری و
حداکثر طریقت بمب ۶۱۲ کیلوگرم
از دیگر ویژگی‌های هواپیما بود.





مجید ملا محمدی



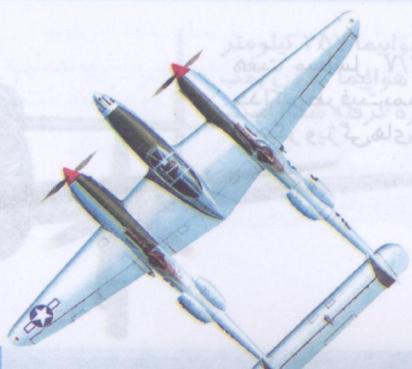
او برآکرداست

نه حرف می‌زد نه نگاه می‌کرد. خسته بود. موهایی نامرتب داشت.
لباسپایش پاره و کثیف بودند. هر کس به مرد سیاه‌می‌رسید با تعجب نگاهش
می‌کرد. بعد به او چیزی می‌گفت.

یکی می‌گفت: «پدر جان، خانه ات کجاست. چرا این جا نشسته‌ای؟
دیگری می‌پرسید: «چند تا بچه داری؟»

اما او جواب نمی‌داد. فقط آه می‌کشید و به یک جای دور نگاه می‌کرد.
امروز صبح هم مرد سیاه آمد و سر جای همیشگی اش نشست. یک دکان دار
برایش چند تکه نان خشک آورد. مرد سیاه فقط یک تکه از آن را خورد. بعد
پاهای خود را بغل گرفت. چند دقیقه گذشت. شاخه‌های خشک درخت‌ها به
خاطر باد، خش می‌کردند. کوچه‌ها پر از برگ زرده شده بود.

۸



هوایپیمای «لکمید لایتینگ»، محصول دیگری
از کمپانی لکمید آمریکا بود که ماموریت‌های
زیادی بر فراز اقیانوس اطلس انجام داد. آلمان‌ها
به این هوایپیما، «شیطان دم چنگالی» می‌گفتند.
این هوایپیما برای پرواز در ارتفاع ۶۱۰۰ متری
طراحی شده بود.

نگهبان یک مرد زیبا و نورانی جلوی او آمد. چند نفر از دوستانش همراه او بودند. مرد نورانی امام کاظم (ع) بود. او جلوی مرد سیاه نشست. با مهربانی حال او را پرسید. مرد سیاه به صورت امام (ع) خیره شد و شروع کرد به حرف زدن. حرف‌هایش غمگین بود. او گرسنه بود. امام کاظم (ع) مثل پدری مهربان گفت: «چه می‌خواهی بگو برایت آماده کنم؟» مرد سیاه با خوشحالی پاهاش را جمع کرد و دوباره حرف زد. امام کاظم (ع) به حرف‌هایش خوب گوش داد. بعد برخاست تا برای کمک به او دست به کار شود.

یکی از همراهانش آهسته صورتش را جلو برد و از امام پرسید: «ای پسر پیامبر (ص)، چرا شما با این آدم سیاه و بیچاره حرف می‌زنید. شما خیلی بزرگ هستید!»

امام کاظم (ع) از حرف او ناراحت شد و گفت: «چرا تعجب می‌کنی. درست است که این مرد سیاه است، اما بندھی خداست. او برادر ماست. پدر همه‌ی ما حضرت آدم (ع) است.»

مرد با حرف‌های امام کاظم (ع) سر به زیر انداخت و با خجالت کنار رفت. مرد سیاه با خوشحالی برخاست تا همراه امام کاظم (ع) به خانه‌اش برود. او دیگر غصه‌دار نبود.

«دوست سالروز میلاد پیار حضرت امام موسی کاظم (ع) را تبریک عرض می‌نماید.»



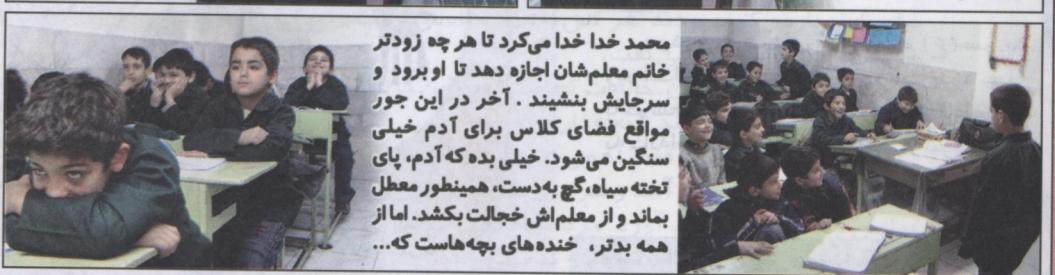
این هوایپما جایگاه خلبان مناسبی داشت و دید خلبان در حداقل وضعیت مناسب بود. لاکهید لایتینگ از سال ۱۹۴۱ وارد نبرد شد.





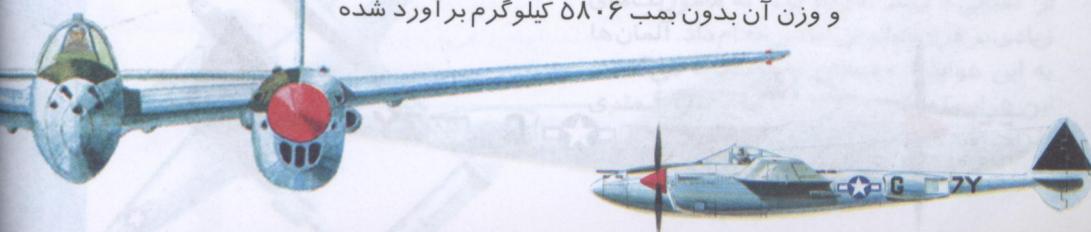
شروعی برای یک دوستی بزرگ

امیر محمد لاجورد



معلوم هم نیست برای چه می‌خندند. بچه‌ها می‌خندیدند اما در بین آنها، امیر تنها کسی بود که نمی‌خندید. چرا که دلیلی برای خندیدن نمی‌دید.

موتور این هواپیما از نوع آلیسون ۱۲ سیلندر بود. حداقل سرعت هواپیما ۶۶۶ کیلومتر در ساعت بود. وزن آن بدون بمب ۵۸۰ کیلوگرم برآورد شده



اصل‌کاری نداشت،
محمد، جانم، باید
بجنی، چشم‌هاتو
که به هم بزندی
امتحانات تان
دوباره شروع
شده، حواست با
منه؟ برویشین...»



معلم: «سر و صدا
نکنیم بینم، مهم‌تر
از همه چیز، اینه که
محمد پسر خوب و
مودیه، در ضمن
خیلی هم کوشاست.
فقط باید به مقدار
بیشتر از قبل کارکنه...»

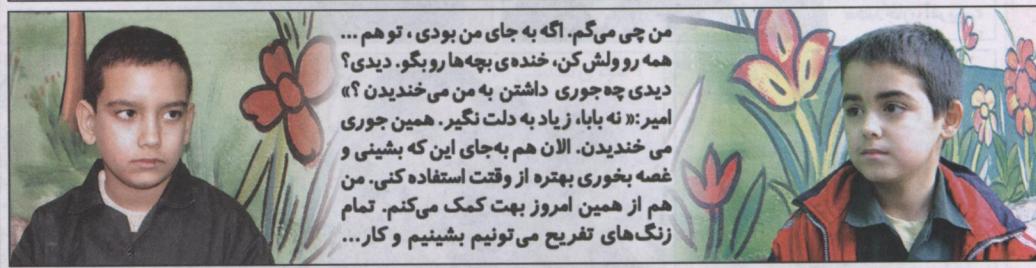


امیر: «محمد، ناراحت
نباشی‌ها، ناراحتی؟
درست‌می‌شه، خوبی؟»
محمد: «نه.»

زنگ تفریح، امیر تمام
حیاط را به دنبال محمد
گشت.

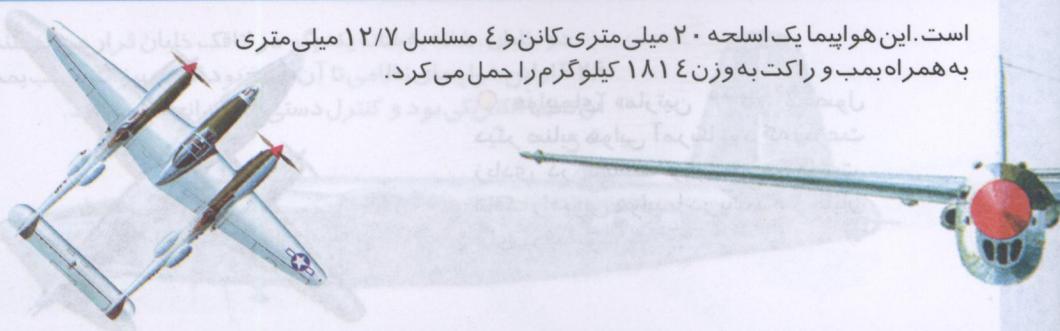


امیر: «بعض، اینجایی پسر؟ از
وقتی زنگ خورده دارم دنبالت
می‌گردم. چرا او مدل اینجا و
تنها نشستی؟ چرا این قدر
پکری؟ اخ amatو وا کن...»
محمد: «خودت ندیدی؟ خیلی
بد بود. گرچه تو که درس‌ات
خوبه و هیچ‌وقت نمی‌فهمی



من چی می‌کنم، اگه به جای من بودی، تو هم...
همه رو و لش کن، خنده‌ی بچه‌ها رو بگو. دیدی؟
دیدی چه جوری داشتن به من می‌خندیدن؟»
امیر: «نه بابا، زیاد به دلت نگیر. همین جوری
می‌خندیدن. الان هم به جای این که بشیشی و
غصه‌به خوری بهتره از وقت استفاده کنی، من
هم از همین امروز بهت کمک می‌کنم. تمام
زنگ‌های تفریح می‌تونیم بشینیم و کار...»

است. این هوایپیما یک اسلجه ۲۰ میلی‌متری کانن و ۴ مسلسل ۱۲/۷ میلی‌متری
به همراه بمب و راکت به وزن ۱۸۱ کیلوگرم را حمل می‌کرد.



بلند شودیگ، بلند شو بیرم کتاب و دفترمون رو بیارم و از همین الان شروع کنیم . پیر پسر»



معلم: «خب، حالا می خوام یه مستله بهتون بدم، ببینم کی حاضره داوطلب بشه تایید پای تخته و حل اش کنه؟»

دانش آموزان: «خانم، مام... خانم اجازه، ما...»

معلم: «بده، دست جناب محمدخان هم که رفته بالا. خوشحالم کردی. برو پای تخته ببینم چکار می کنی، این جور که از چشمات می خونم پیدا است که خیلی حاضر و آماده ای.»



معلم: «خوب بجهه ها، حالا وقت چه کاریه؟ حالا که باید بخندین و سر و صدا کنین، پس چرا ساکتین؟ وقت شه که دستاتون بیان بالا و برای محمد یه دست جانانه بزن، بارک الله محمد جان، آفرین.»



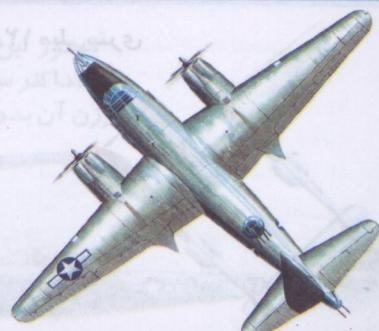
این بار سر محمد به پایین خم نشده بود. لب هایش را هم به هم نمی فشد. بر عکس، یک لبغند هم رو لب هایش سبز شده بود. حالا، این که توی دل اش چقدر احساس شادی می کرد، بماند.



دفعه‌ی پیش که محمد پای تخته بود، همه‌ی بجهه‌ها می خندیدند، به جز امیر. امروز، امیر هم با بقیه‌ی بجهه‌ها می خندد. دوستی‌ها، چه قشنگ‌اند، نه؟

هواپیمای «مارتین B26»، محصول

دیگر صنایع هوایی آمریکا بود که سرعت زیادی در نشست و برخاست داشت. اتفاق رادیویی هواپیما در پشت سر خلبان جای گرفته بود.





دستگیری عامل آغاز جنگ جهانی اول

عکس‌هایی که جهان را تکان داد

- عکاس: ناشناس
- مکان: سارایوو
- تاریخ عکسبرداری: ۷ تیر ۱۹۱۳ هجری شمسی، ۲۸ زوئن ۱۹۱۴ میلادی)

جنگ جهانی اول از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی ادامه داشت. اما نخستین شعله‌های آغاز جنگ به خاطر ترور «آرشیدوک فردیناند» و لیهود امپراتوری اتریش سراسر اروپا را دربرگرفت. ماجرا از این قرار بود که در ۲۸ زوئن سال ۱۹۱۴ میلادی آرشیدوک فردیناند و همسرش در حال بازدید از صربستان و شهر سارایوو بودند که جوانی از اهالی صربستان به نام «گاوریلو پرنیپ» و لیهود اتریش را ترور کرد. بدنبال این ترور، آتش جنگ بین اتریش و صربستان، شعله کشید. در این جنگ متدهای اتریش، کشورهای آلمان، ایتالیا و امپراتوری عثمانی بودند. از آن سو، جبهه متفقین شامل صربستان، روسیه، انگلستان، فرانسه، پرتغال و بلژیک بودند. عاقبت جنگ جهانی اول به سود متفقین در ۸ زانیه ۱۹۱۸ پایان گرفت. در عکس، «گاوریلو پرنیپ» را می‌بینید که توسط پلیس به ساختمانی در سارایوو وارد می‌شود. در کنار او، اهالی بوسنی با لباس محلی روز عید ملی خود دیده می‌شوند که خشم خود را از این ترور نشان می‌دهند.

دو خلبان، شانه به شانه یکدیگر در اتاقک خلبان قرار می‌گرفتند.
B ۲۶ اولين هواپيمای نظامي تا آن تاریخ بود که تجهیزات پرتاب بمب آن تمامًا الترکی بود و کنترل دستی در آن انجام نمی‌شد.

موقعیت‌های فرود
سرعت هواپیما





کار و زندگی در مسیحیت

کشیشان و راهبان مسیحی، علاوه بر دعا و نیایش در کلیسا به کار و تولید غذا و مایحتاج خود نیز می‌پردازند. آنها برای داشتن غذا و پوشاش، سخت کار می‌کنند و از این راه، پول برای ادامه زندگی خود نیز به دست می‌آورند. علاوه بر این کارها، در قرن‌های گذشته، کلیسا مراکز آموزش و پیداشرست در اروپا نیز بود. اما امروزه فقط تعدادی از راهبان مسیحی در مدارس به کار معلمی مشغول هستند. آنها خود را موظف می‌دانند که به مردم فقیر، بیمار و نیازمند کمک کنند.



● ● ● یکی از مشاغلی که از گذشته راهبان و کشیشان مسیحی به آن می‌پرداختند، شغل باگانی و زراعت است. پیروش بعضی از گونه‌های گیاهان توسط کشیشان انجام شده است. در تاریخ علم می‌خواهیم که کشف اصول علم و راثت توسط کشیسی به نام «گریکور مندل» انجام شد. او در باعجه کلیسای خود به پیروش گیاه نخود فرنگی مشغول بود و از این راه توانست اصول و راثت را در جانداران کشف کند.



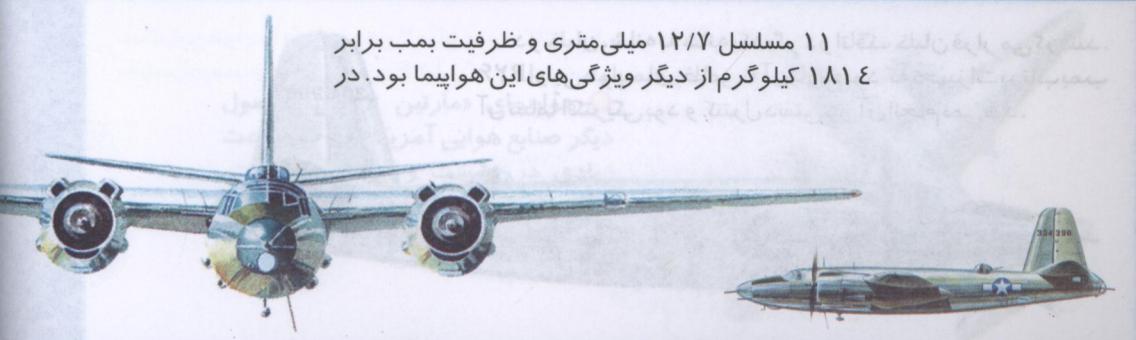
● ● ● تهیه «نان مقدس» که در مراسم مذهبی مسیحیان استفاده زیادی دارد، به وسیله‌ای جنین دستگاهی در کلیسا انجام می‌شود. بر روی این نان‌ها، علامت صليب یا مهر مخصوص همان کلیسای تولیدکننده نان، حک می‌شود.



● ● ● در آئین مسیحیت، کشیشان و راهبان مسیحی، سر سرمیز غذاخوری ساده‌ای گرد هم می‌آیند و پس از قرائت دعایی از کتاب انجیل، غذای ساده‌ای که در کلیسا یا صومعه تهیه شده است را صرف می‌کنند.



۱۱ مسلسل ۱۲/۷ میلی‌متری و ظرفیت بمب برابر ۱۸۱۴ کیلوگرم از دیگر ویژگی‌های این هواپیما بود. در





● ● ● خدمت در مناطق دور و محروم و کمکرانی هنگام بروز جنگ‌ها، از دیگر کارهایی است که کشیشان و راهبان مسیحی انجام می‌دهند. به چنین گروه‌هایی از مسیحیان که در کشورهای دیگر به خدمت مشغولند، «ملفان مسیحی» گفته می‌شود. پایگاه این افراد عموماً در کلیساها یا مدارس مناطق دورافتاده است.

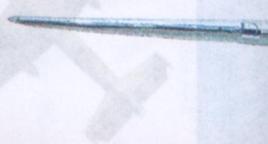
● ● ● علاوه بر باغبانی، پیورش زنور عسل و تولید عسل نیز از گذشته‌های دور در کلیساها رواج داشته است. عسل در آئین مسیحیت، نماد شیرینی کلام عیسی مسیح (ع) است و راهبان مسیحی خود را موظف می‌دانند که در کار تولید عسل مهارت پیدا کنند. علاوه بر این فروش عسل و موم همراه آن برای کلیسا درآمد مالی نیز دارد.



● ● ● نوشتن با دست و نقاشی کردن بر حاشیه کتاب‌های مذهبی، از دیگر فعالیت‌های راهبان و کشیشان مسیحی است. تصویر سرود مذهبی کلیسا را می‌بینید که نقاشی و تزیین شده است.



موقعیت‌های فرود اضطراری، هواپیمای B26، به خوبی از خود قدرت مانور نشان می‌داد. حداکثر سرعت هواپیما ۴۵۵ کیلومتر در ساعت و وزن خالی آن ۱۱۷۶ کیلوگرم بود.



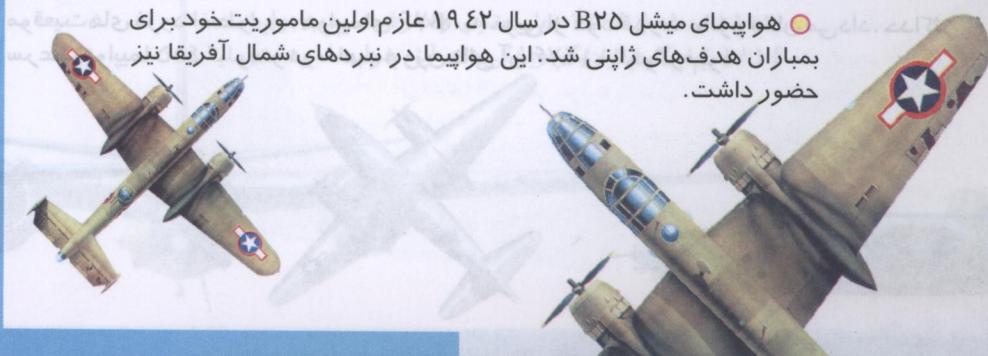


آنفلوآنزا جدید در راه است

همه ما ممکن است در فصل زمستان به بیماری آنفلوآنزا دچار شویم. آنفلوآنزا می‌تواند چند روز ما را از امداده کار و فعالیت بازدارد. اما نوعی بیماری آنفلوآنزا وجود دارد که به طور مستمر و وسیع، کشورها و قاره‌ها را دربرمی‌گیرد و حتی حیوانات مختلف را هم به خود می‌پسنداند. بداین نوع خاص از آنفلوآنزا، آنفلوآنزای «پاندمی» (همه‌گیر) می‌گویند. درست مانند آنفلوآنزای معمولی، آنفلوآنزای پاندمی هم با تپ بالای ۳۸ درجه، سردرد، سرف و درد استخوان شروع می‌شود.



● هواپیمای میشل B۲۵ در سال ۱۹۴۲ عازم اولین ماموریت خود برای بمباران هدف‌های ژاپنی شد. این هواپیما در نبردهای شمال آفریقا نیز نیز حضور داشت.





● تاریخچه

در صد سال گذشته تا کنون، سه بار بیماری آنفلوآنزا به صورت همه‌گیر و پاندمی درآمده است. سال ۱۹۱۸ در اسپانیا، سال ۱۹۵۷ میلادی در سراسر آسیا و در سال ۱۹۶۸ میلادی در هنگ کنگ میلیون‌ها انسان براثر آنفلوآنزا همه‌گیر (پاندمی) از بین رفتند. دانشمندان می‌گویند که در آنفلوآنزاها همه‌گیر قبلی، هر بار نوعی ویروس از جانداران دیگر دچار تغییراتی شد و به ویروس جدیدی که برای انسان مرگبار بود، تبدیل گردید.

● آنفلوآنزا جدید

دانشمندان می‌گویند که در دو سال گذشته، ویروس آنفلوآنزا پرنده‌گان که به آنفلوآنزا مرگی هم معروف است رفته‌رفته در حال تبدیل به ویروسی خطرناک برای انسان است زیرا این ویروس تا به حال بیشتر از صد نفر انسان را بیمار کرده و نیمی از آنها را کشته است.

ویروس آنفلوآنزا مرگی به نام H ۵ N ۱ معروف است. (H به خاطر محل بروز ویروس که هنگ کنگ نام دارد و N به دلیل آنزیم «نور آمینیداز» موجود در ویروس) در مرکز ویروس، ۸ قطعه مولکول و راتئی وجود دارد که چون قطعه قطعه هستند، ممکن است هنگام ترکیب شدن دوباره، دچار انحراف شوند و به ویروس خطرناک آنفلوآنزا انسانی تبدیل شوند. مたسفانه در سه آنفلوآنزا پاندمی گذشته، همیشه ویروس آنفلوآنزا انسان از ترکیب جدید ویروس آنفلوآنزا پرنده‌گان به وجود آمده است.

● راه‌های جلوگیری

کسانی که با پرنده‌گان آلوده تماس نزدیک دارند به بیماری مبتلا شده‌اند، اما خوردن گوشت و تخم مرغ کامل‌پخته شده، باعث انتقال بیماری نشده است. متسافانه کودکان و نوجوانان بیشتر از بزرگترها در خطر مبتلا شدن به بیماری هستند. بنابراین دور کردن پرنده‌گان و مرغ و خروس از محل زندگی انسان نقش مهمی در جلوگیری از بیماری دارد.

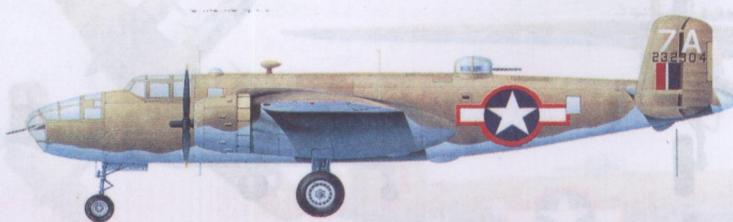
▼ تصویر واقعی
ویروس آنفلوآنزا
پرنده‌گان



▼ ساختمان داخلی ویروس آنفلوآنزا
پرنده‌گان، ۸ قطعه مولکول و راتئی درون آن به خوبی معلوم است.



هوایپیمای میشل B ۲۵ به تجهیزات ضد تانک و مسلسل‌هایی که در بدنه خارجی هوایپیما کار گذاشته شده بود، مجهز بود. این هوایپیما از مهم‌ترین بمباکن‌های تاکتیکی ارتش آمریکا بود که قدرت ضد کشتنی و ضد تانک خوبی داشت.





پری‌ها بلد نیستند لای بخوانند!

محمد کاظم مرتضائی

مامانم، قایم باشک خیلی دوست داشت. یک روز من و او داشتیم قایم باشک بازی می‌کردیم که یک مرتبه صدای در بلند شد. مامان در را باز کرد. یک پری کوچولو بود، با یک تاج برفی روی سرش.

نمی‌دانم پری کوچولو به مامانم چی گفت که او به من نگاهی کرد و با خوشحالی خندید. پری کوچولو هم خندید. بعد، یک تاج کوچک، مثل مال خودش، روی سر مامانم گذاشت و رفت. از همان موقع بود که مادرم شد یک پری. یک پری خیلی مهربان و قشنگ، با یک تاج برفی روی سرش.

از همان روزی که مامان من پری شد، کارهایی عجیب و غریب انجام می‌داد. غذایش شده بود میوه و سبزی. خوابش هم خیلی کم شده بود. بیشتر وقت‌ها توی خانه نبود. وقتی هم که بود، همه‌اش یا با تلفن حرف می‌زد، یا از پنجره به بیرون خیره می‌شد. به خاطر همین چند بار بابا با او دعوا کرد، اما مامان فقط اشک می‌ریخت و هیچی نمی‌گفت.

اول‌ها، من و بابا بیشتر مامان - پری را می‌دیدیم، اما کم کار او آن قدر زیاد شد که بیشتر وقت‌ها بیرون از خانه بود. انگار مثل همه‌ی پری‌های دیگر، همیشه در حال سفر کردن بود. کارهایش هم مثل پری‌های دیگر هیچ وقت تمامی نداشت. برای همین، دلم برای مامان می‌سوخت، اما بابا از شنیدن این حرف‌ها خنده‌اش می‌گرفت. اصلاً باورش نمی‌شد که زنش یک پری باشد.

من و بابا دیگر مامان را نمی‌دیدیم. اما بابا می‌گفت که بعضی از شب‌ها، مامان مثل یک روح می‌آید و می‌رود. راست می‌گفت. من خودم یک بار، نصفه شب از خواب پریدم و مامان را دیدم که با یک لباس صورتی بلند، از این اتاق به آن اتاق می‌رفت و با زبانی عجیب و غریب، آواز می‌خواند.

کم کم مامان یاد گرفت که هر کاری با ما دارد، روی کاغذ بنویسد. بعضی روزها وقتی من و بابا از خواب بیدار می‌شیم، می‌دیدیم که مامان برای ما

این هواپیما به دو موتور پرقدرت «رایت» مجهز بود و با حداقل سرعت ۴۵۷ کیلومتر در ساعت پرواز می‌کرد.



یادداشت گذاشته است. مثلاً یک بار که مریض شده بودم، مامان برایم نوشت:
 «عزیزم انصفه شب آمدم بالای سرت، خواب بودی. من هم سه بار تو را بوسیدم و
 آن وقت، قیمت قطع شد. مواطن خودت باش!»

امضا: مامان - پری

یک بار مامان یک یادداشت برای بابا نوشت و از همان روز بابا باورش شد که
 همسرش یک پری است. مامان نوشتند بود:
 «عزیزم! دیگر لازم نیست سر کار بروی، هر چه قدر پول می‌خواهی از توی کمد
 بردار!»

و ما هر چه قدر پول می‌خواستیم از توی کمد برمی‌داشیم. پول‌های مامان
 تمام شدنی نبود. من و بابا هر چه دوست داشتیم با آن پول‌ها می‌خریدیم. خانه‌ی ما
 پر شده بود از انواع شکلات‌ها، خوراکی‌ها و انواع وسایل. مثلاً قطاری که
 با نیروی بخار کار می‌کرد. تلفن همراهی که بالای سر آدم به پرواز در
 می‌آمد. یا سطل آشغالی که خودش آشغال‌ها را بیرون می‌برد... و
 خیلی چیزهای دیگر.

بعضی وقت‌ها که مامان سرحال بود، از کارهایی که در جاهای
 مختلف انجام داده بود، برای ما می‌نوشت. حالا ما می‌دانستیم که یک
 پری چه کارهایی انجام می‌دهد.

او مشق نیمه کارهای بچه‌هایی را که خوابشان برده بود، می‌نوشت.
 تله‌ی شکارچی‌ها را از کار می‌انداخت.

دست پیرمرد یا پیرزنی را که قرار بود زیر ماشین برود
 می‌گرفتو و او را به خانه‌اش می‌رساند.
 اگر کسی توی جنگل آتش روشن می‌کرد، آن را خاموش
 می‌کرد تا جنگل آتش نگیرد.

مامان من خیلی کارهای دیگر انجام می‌داد که ما از آن بی‌خبر
 بودیم. او واقعاً یک پری بود. اما نهان دانم چرا من روز به روز غمگین‌تر
 می‌شدم. گاهی وقت‌ها از خودم می‌پرسیدم:
 «آخر چه فایده‌ای داد که مامان آدم یک پری باشد؟ پری‌ها که بلد
 نیستند لا لایی بخوانند. وقتی بچه‌ها مریض می‌شوند برای آنها آش
 درست کنند؟ یا آنها گرگم به هوا بازی کنند. اصلاً این دنیا پر است از
 پری، اما من یک مامان که بیشتر ندارم.»

کم کم فهمیدم که بابا هم از پری بودن مامان راضی نیست. او
 می‌گفت همه فکر می‌کنند که مامان از ما جدا شده است.
 می‌گفت هیچ کس باور نمی‌کند که مامان، یک پری



وزن خالی آن بدون بمب ۹۲۰ کیلوگرم بود. سه مسلسل
 ۱۲/۷ میلی‌متری با ۱۳۶ کیلو بمب یاراکت، حداقل ظرفیت
 هواپیما برای حمل بمب و راکت بود.



دشت‌های

آسیا به دنبال آخرین
گوزن‌های خالدار روی کره‌ی زمین
می‌گشته تا نسل آنها را از نابودی نجات

بدهد.

مامان با اولین برف زمستانی به خانه برگشت و آن وقت من و بابا از خوشحالی به هوا پریدیم. بعد هم سه تایی با هم نشستیم و شروع کردیم به حرف زدن و خنده‌یدن و خوشحالی کردن.

صبح روز بعد، بابا پس از مدت‌ها، به سر کارش رفت. من و مامان هم صبحانه خوردیم و شروع کردیم به قایم باشک بازی کردن که یکمرتبه صدای در بلند شد و من دلم همی‌ریخت‌پایین.

مامان در را باز کرد. همان پری کوچولو بود که سرش را جلو آورد و آهسته توی گوش مامان یک. چیزی گفت. اما مامان سرش را جوری تکان داد که یعنی نه، بعد هم رفت تاج برفی اش را آورد و داد به پری کوچولو. پری کوچولو با تعجب به من و مامان نگاه می‌کرد، اما مامان با یک لبخند از او تشکر کرد و در را بست. از آن روز به بعد، من دیگر آن پری کوچولو را ندیده‌ام.

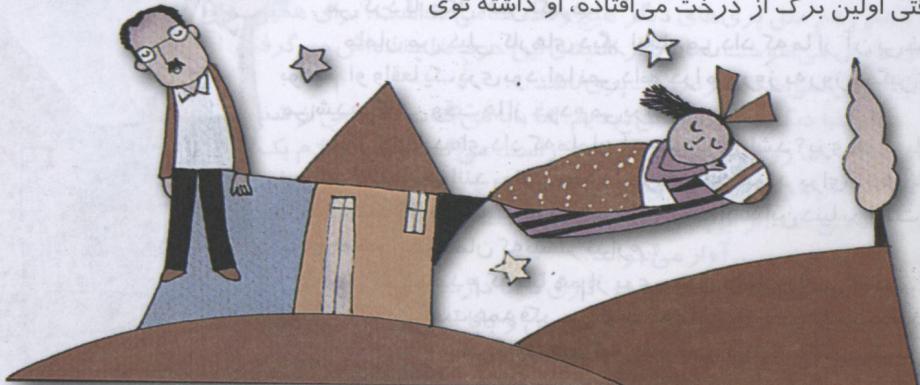
میربان و دوست داشتنی باشد.
اصلاً هیچ کس نمی‌داند که مامان چه کارهای خوبی انجام می‌دهد.

من و بابا تصمیم خودمان را گرفتیم. یک روز که من او خیلی غمگین بودیم، روی یک تکه کاغذ نوشتم:
«مامان - پری! ما دوست نداریم که تو یک پری باشی، ما فقط یک مامان می‌خواهیم».

امضا: من و بابا!

دو سه روز طول کشید تا مامان جواب مارا بدهد.
بعدها فهمیدیم که همان روزها او به قطب شمال رفته بود تا برای چند تا بچه اسکیموی فقیر، فیلم و کتاب ببرد. جواب مامان این بود:

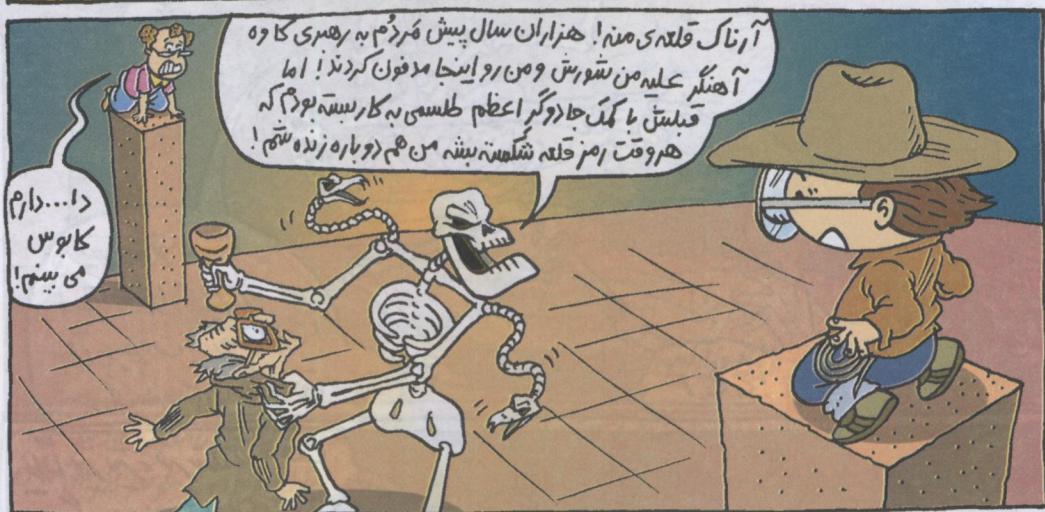
«راستش من هم دلم برای شما تنگ شده و دلم می‌خواهد که هر چه زودتر به خانه برگردم. این دنیا پر است از بچه و شوهر، اما من که یک بچه و شوهر بیشتر ندارم! مطمئن باشید که وقتی اولین برگ زرد پاییزی به زمین بیفتد، من در خانه خواهم بود.» امضا:
مامان-پری
پاییز شد. همه‌ی برگ‌ها به زمین افتادند و مامان نیامد. البته ما بعدها فهمیدیم که تقصیر او ببوده. چون وقتی اولین برگ از درخت می‌افتداده، او داشته توی



هواپیمای موستانگ ۵۱ P در پاسخ به نیاز جبهه‌های جنگ برای داشتن هواپیمای سریع‌تر ساخته شد. علاوه بر این موستانگ ۵۱ P می‌توانست در ارتفاع ۶۱۰۰ متری بالای زمین به طور موثرتری عمل کند. این هواپیما، یکی از هواپیماهای معروف جنگ جهانی دوم است.

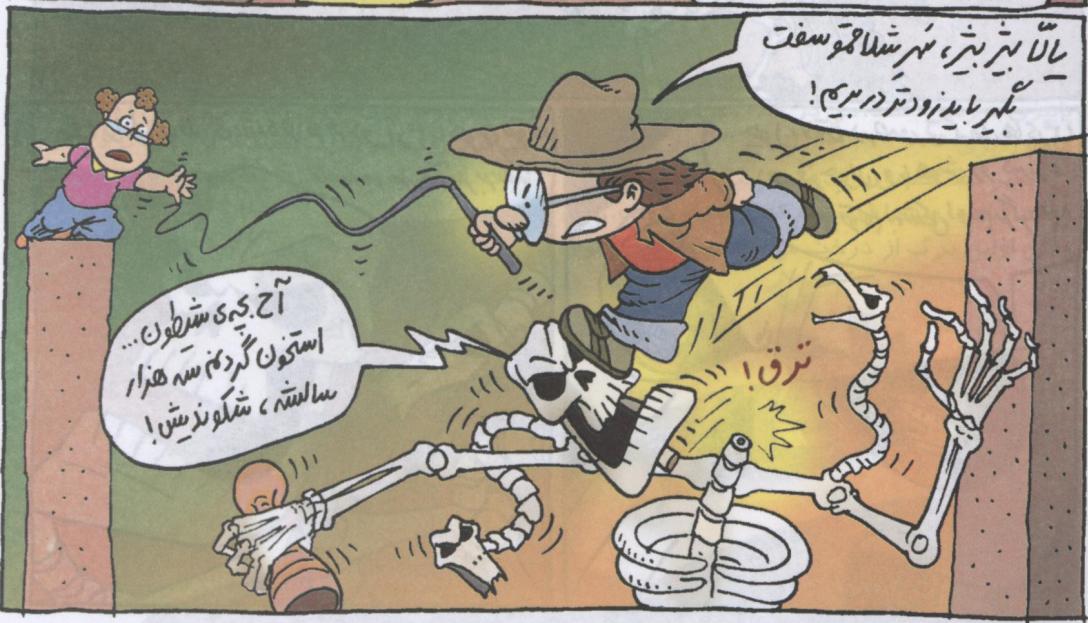
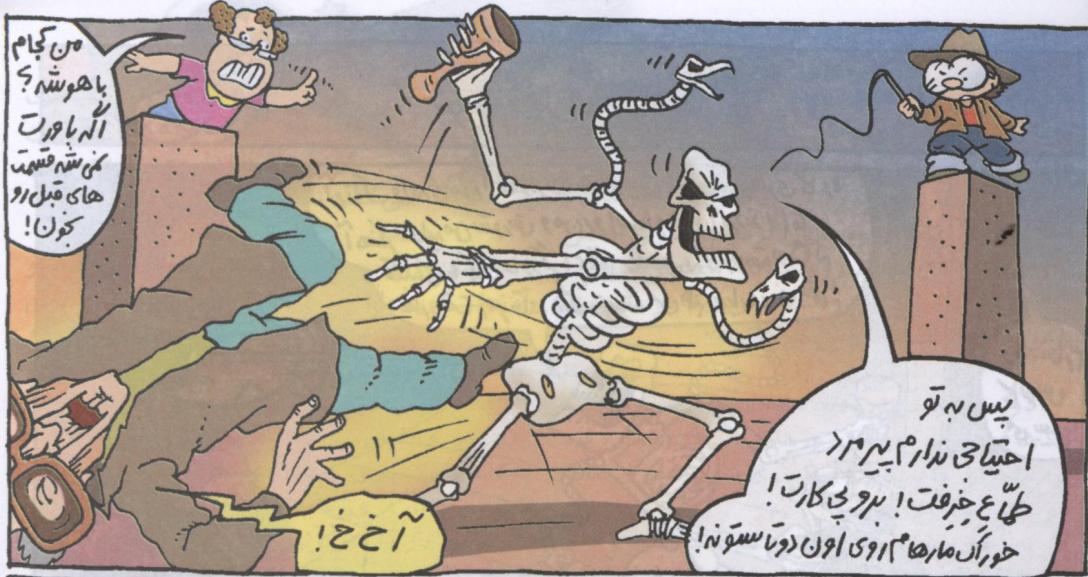


جو نیز گان جام جهانی (۳)



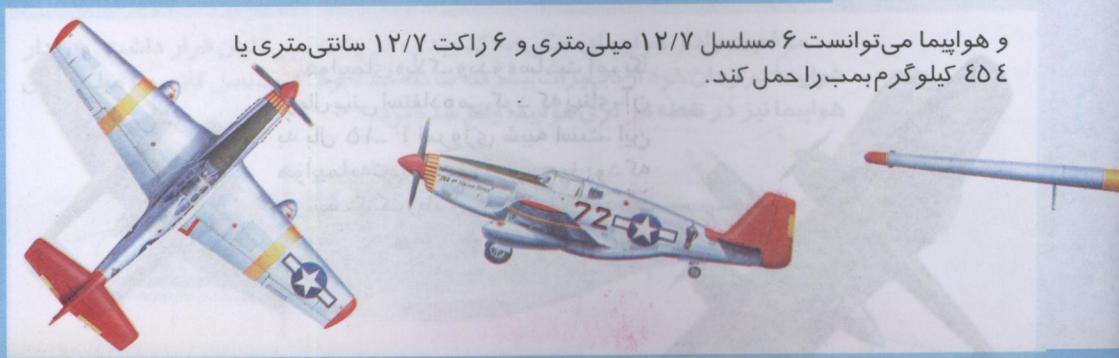
مخزن سوخت هواپیما ۲۸۴ لیتر بود. اما با افزودن مخزن دیگری، ظرفیت مخزن سوخت به $4 \cdot 9$ لیتر افزایش پیدا کرد. این هواپیما با دم قرمز رنگ خود در نبردهای ایتالیا شرکت موثر داشت.





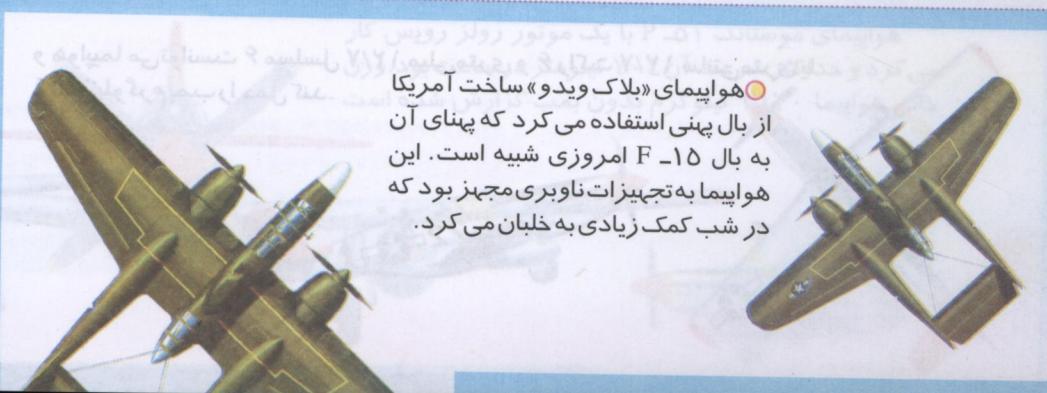
هوایپمای موستانگ - P-51 با یک موتور رولز رویس کار
می کرد و حداقل سرعت آن ۴۷۰ کیلومتر در ساعت بود. وزن
خالی هوایپما ۳۱۳۰ کیلوگرم بدون بمب گزارش شده است.







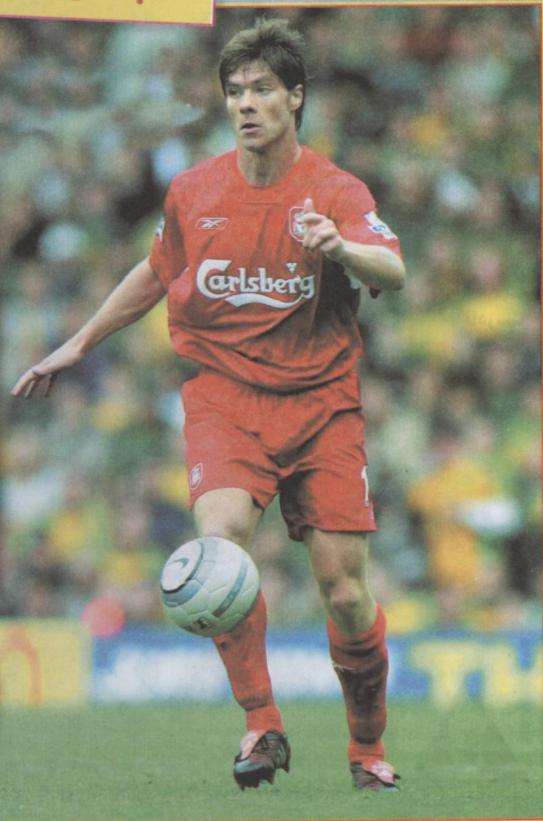
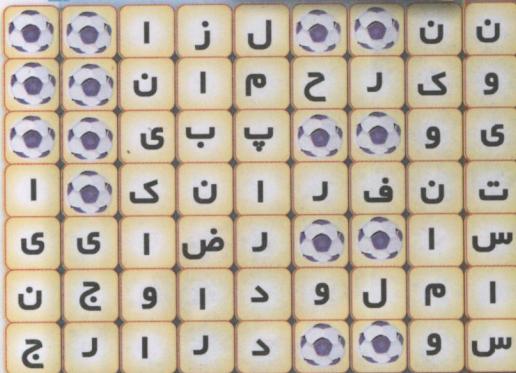
هواپیمای «بلاک ویدو» ساخت آمریکا از بال پنهنی استفاده می کرد که پنهانی آن به بال ۱۵ - F امروزی شبیه است. این هواپیما به تجهیزات ناوبری مجهز بود که در شب کمک زیادی به خلبان می کرد.





تصویر تعدادی ورزشکار را می‌بینید. نام نفر از آن‌ها در جدول به صورت نام و نام خانوادگی، جدا از هم، قرار گرفته است. آن نام نفر پنجم (رمز جدول) حروفش جدا از هم در جدول قرار دارد. برای یافتن رمز جدول، نخست حروف نام و نام خانوادگی ع نفر اول را در جدول خط بکشید. بادتان باشد. این حروف از راست به چپ، چپ به راست، بالا به پایین و پایین به بالا در جدول قرار گرفته‌اند و ممکن است حروفشان با هم مشترک هم باشد. وقتی حروف باقی مانده را به ترتیب، کنار هم قرار دهید، نام ورزشکار تصویر پنجم را پیدا می‌کنید که همان رمز جدول است. این نام را به همراه تصویر مربوط به آن به نشانی مجله بفرستید. حتماً روی پاکت نامه بنویسید: «مسابقه ورزشی شماره ۴۹»

مسابقه ورزشی (شماره ۴۹)



موقعیت رادار هواییمای جنگی «بلاک ویدو» در پشت سر خلبان قرار داشت. و رadar هواییما در زمان خود از تجهیزات پیشرفته ساخته شده بود. ۴ مسلسل کانن ۲۰ میلی‌متری هواییما نیز در نقطه مرکزی هواییما واقع شده بود.



اسکی،



وازش مدنان



▪▪▪ **تاریخچه:** اولین دوره رقابت‌های رسمی اسکی، زیر نظر کمیته جهانی المپیک در سال ۱۹۲۴ میلادی در «مونت بلان» اروپا برگزار شد. این مسابقات به مدت یک هفته در منطقه «شامونیکس» برپا شد.

▪▪▪ حالت درست ایستادن در اسکی:

در چرخش‌های اسکی باید دست اسکی باز با برف تماس پیدا کند. حالت درست پیچش در شکل نشان داده شده است.

درست

نادرست



▪▪▪ علایم هشدار دهنده:

این علامت نشان می‌دهد که خطر سقوط اسکی باز زیاد است. بنابراین، احتیاط کامل در منطقه‌ای که این علامت را نشان می‌دهد، ضروری است.



دو موتور پرات و ویتنی با ۱۸ سیلندر در هواپیما به خدمت گرفته شده بود. حداقل سرعت هواپیما



مدرسه فوتبال

شیرجه روی پای مهاجم



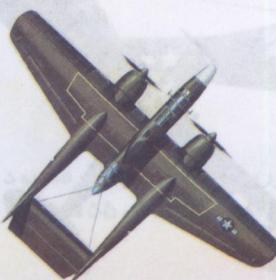
یکی از ویژگی‌های اصلی دروازه‌بان، شجاعت دروازه‌بان در برخورد تک به تک با مهاجم تیم حریف است. در چنین موقعیتی، شیرجه‌ی حساب شده برای مهار توپ مهاجم، مهمترین وظیفه‌ای است که دروازه‌بان باید آنرا انجام دهد.

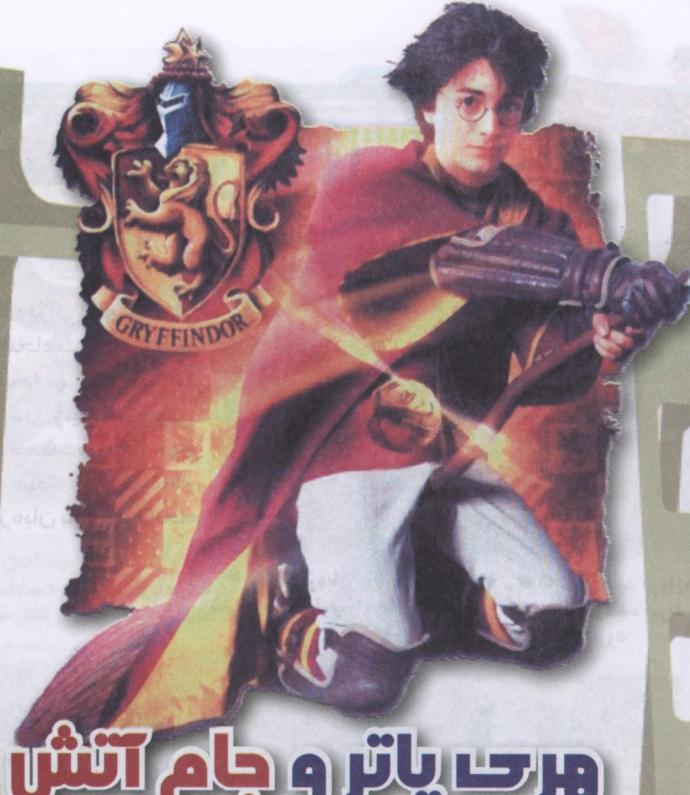
- ● سپس باید دروازه‌بان برخلاف حرکت پای زنده ضربه مهاجم، رُوی توپ شیرجه ببرود
- ● شیرجه بروی توپ را محاسبه کنند.



- ● نحوه صحیح مهار کردن توپ بر روی زمین.

۵۸۹ کیلومتر در ساعت و وزن هواپیما ۱۰۴۳۷ کیلوگرم بود. علاوه بر ۴ مسلسل کانن، هواپیما ۴ مسلسل ۱۲/۷ میلی‌متری و ۷۲۶ کیلوگرم بمب رانیز حمل می‌کرد.

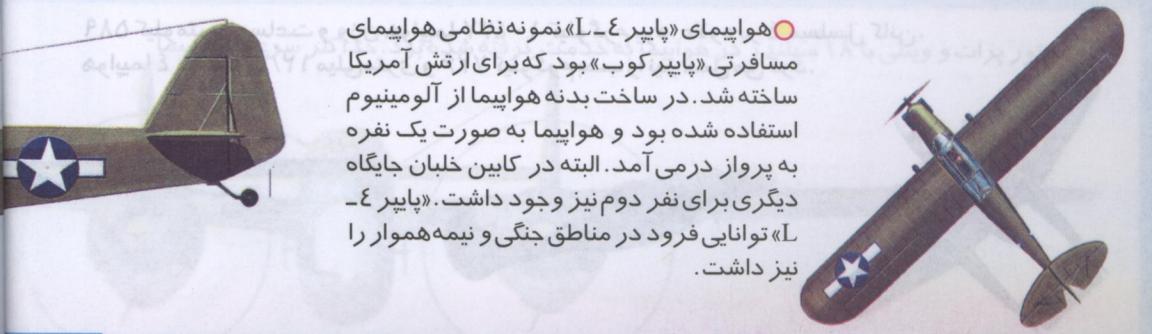




هری پاتر ۹ جام آتش

چهارمین فیلم از مجموعه فیلم‌های «هری پاتر» با خواب‌های عجیب و غریب هری پاتر آغاز می‌شود. او در خواب و بیداری، نگران بازگشت دشمن قدیمی‌اش؛ لرد «ولد مورت» است. در این فیلم نیز، دو دوست دیگری هری به نام‌های «ران» و «هرمیون» حضور دارند. این سه نفر در حال گذراندن چهارمین سال تحصیلی

هوایپیمای پایپر ۴-L نمونه نظامی هوایپیمای مسافرتی «پایپر کوب» بود که برای ارتش آمریکا ساخته شد. در ساخت بدنه هوایپیما از آلومینیوم استفاده شده بود و هوایپیما به صورت یک نفره به پرواز درمی‌آمد. البته در کابین خلبان جایگاه دیگری برای نفر دوم نیز وجود داشت. «پایپر ۴-L» توانایی فرود در مناطق جنگی و نیمه‌هموار را نیز داشت.





در مدرسه‌ی جادوگری هاگوارتز هستند. قرار است در این مدرسه، مسابقه‌ی جادوگری جهانی برگزار شود. شرکت کنندگان در مسابقه به وسیله‌ی «جام آتش» برگزیده می‌شوند. هری ۱۴ ساله است و مسابقه با حضور ۱۶ ساله‌ها برپا می‌شود. اما اراده‌ی جام آتش این است که هری هم در مسابقه شرکت کند. هری پاتر احساس می‌کند که توطئه‌ای در کمین او است. طرفداران هری عبارتند از: «دامبلدور»، «پروفسور مک گوناگال»، «ھگرید» و «پروفسور مودی»، و مخالفین هری نیز عبارتند از: «پروفسور اسینیپ»، «دارکو»، «لوسیوس مالفوی» و «ورم تیل».

این فیلم، در مقایسه با سه فیلم قبلی هری پاتر، از تحرک بیشتری برخوردار است و رایانه نیز، جلوه‌های ویژه زیادی برای آن درست کرده است. گفته می‌شود که قرار است سه فیلم دیگر هری پاتر نیز در آینده ساخته شود زیرا کتاب‌های هری پاتر، هفت جلد است.



سمت راست خلبان، در بزرگ برای ورود و خروج قرار گرفته بود. و پنجره‌های اطراف قدرت دید خوبی به خلبان می‌داد. ۵۵۰۰ فروند از این هواپیما در هنگام جنگ جهانی دوم ساخته شد.





قصه‌های درخت کاج

«جوچه دارکوب»

ناهید گیگاسری

بی‌ثربیت

چند روزی بود که دارکوب‌ها روی درخت کاج لانه ساخته بودند. بچه‌هایی که روی درخت کاج لانه داشتند، دلشان می‌خواست زود با جوچه دارکوب دوست شوند. یک روز، وقتی بچه‌ها روی درخت مشغول بازی بودند، جوچه دارکوب از لانه‌اش بیرون آمد. آن‌ها را دید و اخمن کرد. بچه‌ها خیلی تعجب کردند. جوچه کلاع گفت: «سلام. بیا باما بازی کن.»

جوچه دارکوب پوز خندی زد و گفت: «سلام سیاه سوخته. مثل‌چه بازی؟»

جوچه کلاع ناراحت شد. چیزی نگفت. جوچه بلبل گفت: «بازی قایم باشک»

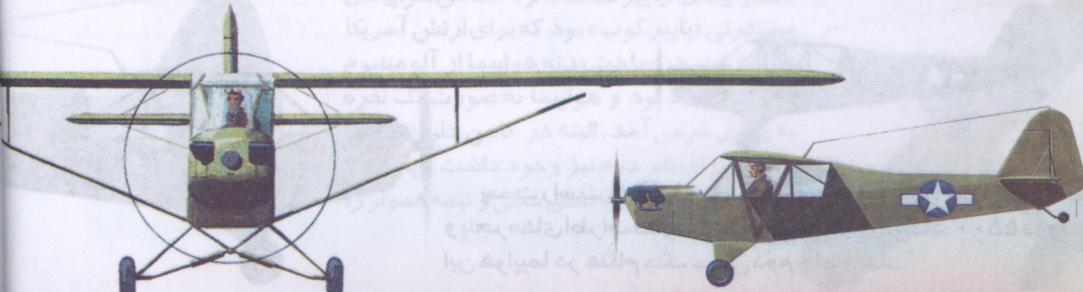
جوچه دارکوب گفت: «با تو نبودم فسقل خانم. با این سیاه سوخته بودم»

بچه سنجاب با ناراحتی گفت: «تو حق نداری با آن‌ها این طوری حرف بزنی!»

جوچه دارکوب خنده دید و گفت: «نه بابا، من هر طوری که دلم بخواهد حرف می‌زنم»

بعد روی شاخه‌ای نشست و شروع کرد به مسخره کردن بچه‌ها. او روی تک آن‌ها اسم‌های بد می‌گذاشت و هر کدام که اعتراض

موتور «پایپر ۴-۱۴» سیلندر بود و «کنیننتال» نام داشت. حداقل سرعت پایپر، ۱۳۷ کیلومتر در ساعت بود.



می کرددند، ادایش را در می آورد. دیگر هیچ بچه‌ای دوست نداشت با جوجه دارکوب دوست شود.

روزهای بعد هم، کار جوجه دارکوب همین بود. به زودی همه فهمیدند که جوجه دارکوب خیلی بی تربیت است. او به بزرگترها هم احترام نمی گذاشت. حتی به ننه کلاع و پیر بابا. همه‌ی همسایه‌ها از دست او ناراحت بودند. آن‌ها پیش نماینده‌شان جوجه تیغی رفتند و همه چیز را به او گفتند. جوجه تیغی هم سراغ بابا دارکوب رفت و همه چیز را به او گفت. آقا دارکوب با شرم‌مندگی گفت: «من همه‌ی این چیزها را می‌دانم. به خاطر همان لانه‌ام را عوض کردم و به این جا آمدم. او این رفتار را آن‌جا زنده تا بچه‌ی بی تربیت باد گرفت.»

خانم دارکوب گفت: «ما نمی‌دانیم چه کار کنیم تا او ادب شود.» همه‌ی همسایه‌ها فکر کردند بیتر است با او قهر کنند تا حسابی تنها شود. این طوری تبیه‌ی شد و قدر دوستیانش را می‌دانست. بعد از آن هیچ کس با جوجه دارکوب یک کلمه حرف هم نزد. آن‌ها حتی به او نگاه هم نمی‌کردند.

جوچه دارکوب که تحمل بی توجیهی را نداشت، توی لانه‌ی می‌نشست و خودش را بانقاشی سرگرم می‌کرد. اما جوچه شانه به سر هم فکر خوبی داشت، او فکر می‌کرد حالا که جوچه دارکوب تنها شده. احتیاج به یک دوست صمیمی دارد تا او را متوجه اشتباهاتش کند. پس یک روز که جوچه دارکوب توی لانه‌اش تنها بود با شاخه گلی به سراغش رفت. جوچه دارکوب تا او را دید اخم کرد و گفت: «آمدۀ‌ای منت‌کشی، شانه به کله.» جوچه شانه به سر خنده‌ید و گفت: «خوب است من هم به تو بگویم. نوک دراز.» بعد حالش را پرسید. از نقاشی‌هایش تعزیر کرد. از پدر و مادر زحم‌تکش جوچه دارکوب گفت. جوچه دارکوب هر بار می‌آمد حرف بدی بزند یک دفعه از خودش خجالت می‌کشید. می‌ترسید، نکند همین یک دوست را هم از دست بدهد.

روزها می‌گذشت و دوستی شانه به سر و دارکوب ادامه داشت تا این که یک روز، جوچه دارکوب دست از غرور برداشت و به دوست صمیمیش جوچه شانه به سر گفت: «من اشتباه کردم. رفتار من واقعاً زشت بود.» جوچه شانه به سر از خوشحالی چشمانش برق‌زد. او موفق شده بود. بعد از آن همه‌ی بچه‌های روی درخت کاج دلشان می‌خواست که با جوچه دارکوب دوست شوند.

و وزن آن بدون سرنشین ۲۹ کیلوگرم بود. این هواپیما مجهز به اسلحه نبود.





وسایل مورد نیاز:

- مقواهای بافت دار متعدد
- گنف
- چسب مخصوص
- گیاهان و جلبک‌های دریایی
- صدف‌های دریایی در شکل‌ها و اندازه‌های مختلف
- کاغذ سباده
- چسب نواری دو طرفه
- صدف سوراخ‌دار رنگ و رورقه
- پر
- سوزن رفوگری
- قیچی

کارت دریایی

۱. یک تکه مقواهی بافت دار سفید رنگ را از نیمه تا بزنید تا به صورت یک کارت درآید (می‌توانید برای بربین آن، از دست به جای قیچی استفاده کنید تا حاشیه آن حالت طبیعی پیدا کنید). ۲. مربع از رنگ‌های مختلف، یکی کوچکتر از دیگری، از مقواهای دیگر با دست پاره کنید.

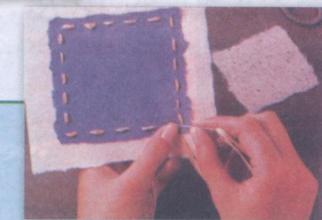


روش کار:

۳. مربع کوچکتر را با چسب به مرکز مربع بزرگ بچسبانید. روی آن را با چسباندن صدف و جلبک‌های دریایی، تزیین کنید.



۴. از کاغذ سباده ۴ عدد ستاره ببرید (با قیچی) و با چسب دو طرفه نواری، در ۴ گوش کارت بچسبانید. با چسب مخصوص، در مرکز هر ستاره یک صدف کوچک بچسبانید.

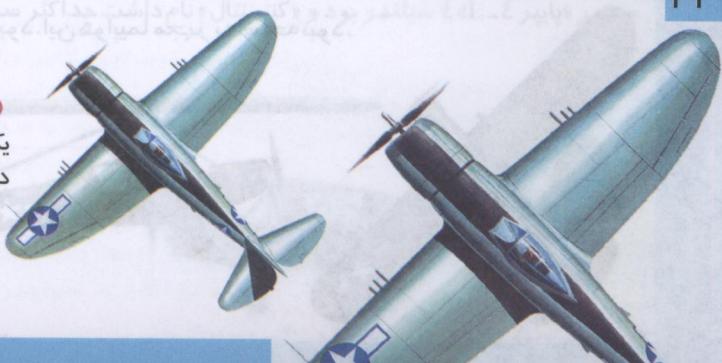


۲. یک سوزن رفوگری را با نخ چندلا، نخ کنید و مربع بزرگتر را که در مرحله اول بربیده‌اید، با بخیه‌های درشت در حاشیه آن، به مرکز کارت بدوزید.



هوایپیمای «تاندر بولت» مدل M ۷۶

یکی از جنگنده‌های مهم ارتش متفقین در نبرد بود. این هوایپیما از موتور





۶. کارت را داخل پاکت بگذارید و یک رشته کتف را، به دور پاکت نامه بپیچید و از صدف سوراخ دار رد کنید و سپس دو سر آزاد آن را گره بزنید. یک پر هم از میان صدف و کتف ردد کنید (مانند شکل).





بچه‌های انگلستان

انگلستان در طول تاریخ خود به سه نام معروف بوده است. زمانی به «پادشاهی متحد انگلستان» معروف بود. در آن زمان بسیاری از کشورهای جهان و ایرلند شمالی زیر تسلط این کشور قرار داشتند. نام دیگر آن «بریتانی کبیر» است که شامل جزایر اسکاتلند، ولز و چندین جزیره و مستعمره در کشورهای دور و نزدیک به انگلستان بود. امروز انگلستان فقط به همان نام «انگلستان» معروف است با سابقه‌ای طولانی در استعمار و تجاوز به سایر کشورهای جهان!

●●● علاوه بر اینکه فوتبال در انگلستان به وجود آمد، ورزش دیگری در این کشور رواج دارد که به «کریکت» معروف است. بچه‌های انگلیسی، کریکت را در زمین‌های چمن مخصوص این ورزش بازی می‌کنند.



●●● شهرنشان انگلیسی از مهاجرین مختلف گوشه و کنار جهان شکل ییدا گرده‌اند. این مهاجرین از افریقا، آسیا و کشورهای کارائیب در انگلستان گرد هم جمع شده‌اند. این تنوع افراد را در بازارهای انگلستان می‌توان مشاهده کرد.

تجهیزات الکتریکی شرکت «کورتیز» به همراه موتور پرتوان



●●● یکی از جشن های سنتی انگلیسی ها که در فصل پاییز انجام می شود، «پایکوبی موریس» نام دارد. آنها، زنگ هایی را به پاهای خود می بندند و هنگام پایکوبی صدای آنرا درمی آورند.



●●● «لندن ناتینگ هیل» نام جشن و کارناوالی است که از سال ۱۹۶۴ میلادی، همه ساله در لندن برپا می شود.



●●● بشقاب غذای انگلیسی، نوعی غذای مورد علاقه انگلیسی ها است که در روستوران های این کشور (و بعضی کشورها) ارائه می شود. بشقاب غذای انگلیسی، شامل رست یف (نوعی گوشت)، سیب زمینی ورقه شده (چیس) و قطعه ای ماهی است که با ادویه کاری «به شکل خواراک کاری» عرضه می شود.



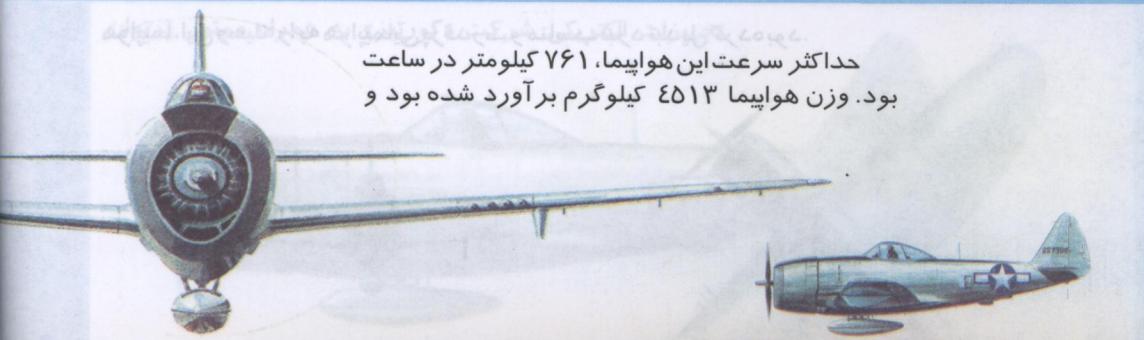
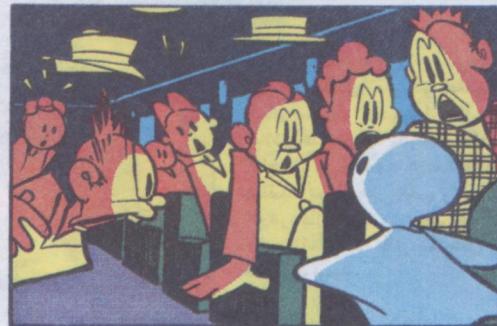
●●● «فرشتهی شمال» عنوان مجسمه ای است که در شمالی ترین نقطه ای انگلستان از سال ۱۹۹۸ میلادی به بعد قرار داده شده است. طول بالهای این مجسمه، ۵۴ متر است و همه ساله حدود ۳۳ میلیون نفر از آن دیدن می کنند.

●●● «اکسفورد» و «کمبریج» دو شهر دانشگاهی مهم در انگلستان و جهان هستند. اکسفورد از سال ۱۲۰۹ میلادی قدمت دارد. در حال حاضر ۳۱ کالج نیزگ وابسته به دانشگاه کمبریج هستند. در تصویر حقیقی را می بینید که در حال حرکت بر روی رودخانه کمبریج است تا به کالج سنت جان در آن سوی رود برسد.

هوایپما، این وسیله را به هوایپمایی پرقدرت و مناسب نبرد تبدیل کرد بود.

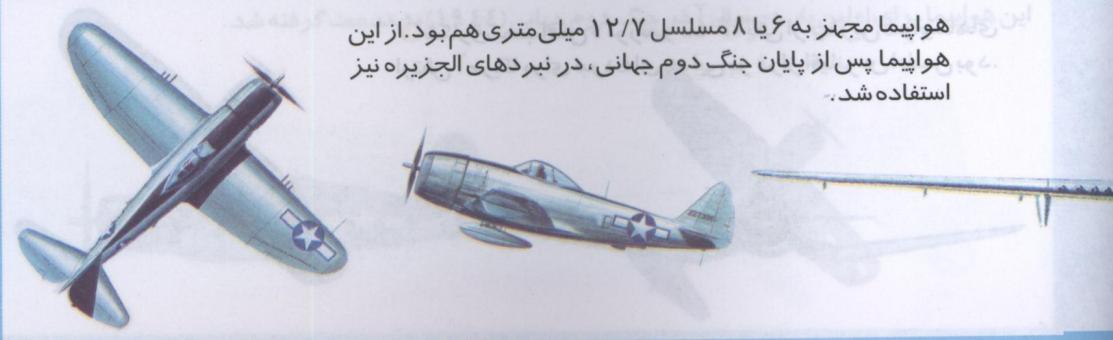


ماجراهای جیوچا





هوایپما مجهز به ۶ یا ۸ مسلسل ۱۲/۷ میلی‌متری هم بود. از این هوایپما پس از پایان جنگ دوم جهانی، در نبردهای الجزیره نیز استفاده شد.



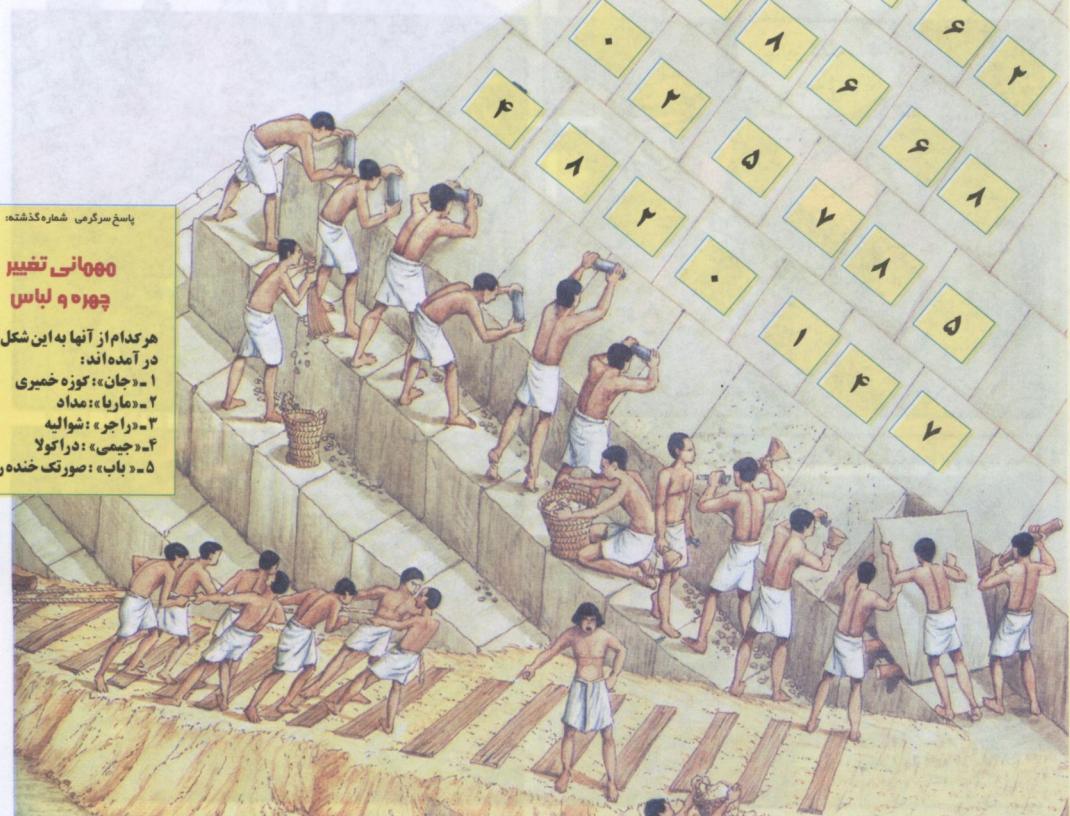


اهرام بزرگ «گیزه»



متن زیر را بخوانید. اعداد را پیدا کنید و دور آنها در تصویر، خط بکشید.
این اعداد در تصویر، از جب به راست و
بالا به بایین نوشته شده‌اند و ممکن است
رقم‌هایشان مشترک هم باشد:

«اهرام بزرگ» گیزه حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد، برای سه تن از فراعنه مصر ساخته شده‌اند. در ساخت هرم بزرگ آن، بیش از دو میلیون قطعه سنگ به کار رفته است و ساخت آن تا پایان ۲۳ سال دوره سلطنت یکی از این پادشاهان به طول آنجامیده است. برای ساخت این هرم، هر روز ۲۸۵ قطعه سنگ استخراج می‌شد، به محل هرم منتقل می‌شد و در ساختمان آن قرار می‌گرفت. هرم بزرگ این اهرام، ۱۴۷ متر طول دارد و طول کوتاهترین هرم در «جیزه» فقط ۶۶ متر می‌باشد.

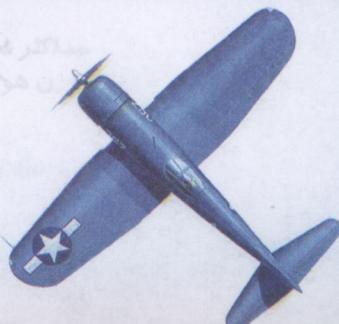
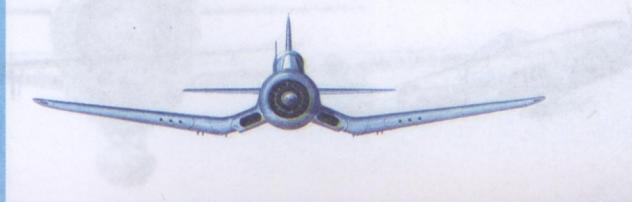


پاسخ سرگردان شماره گذشته:

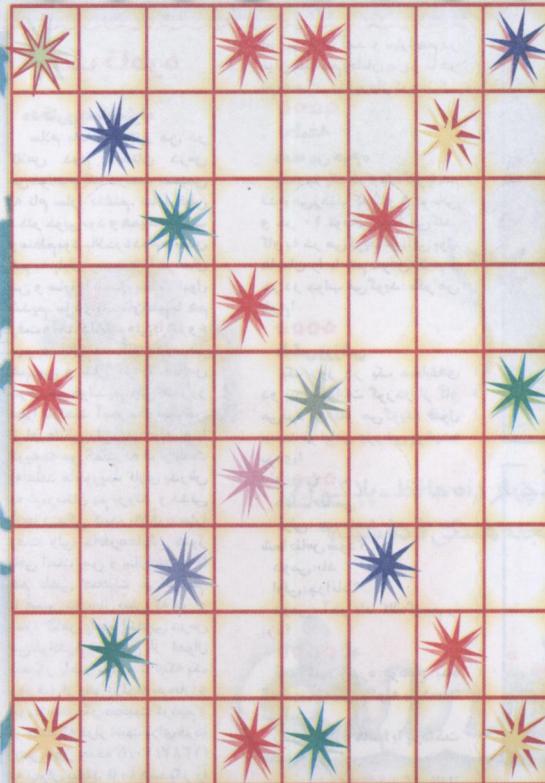
۵۰۰۰ اتی تغیر ۹۰۱۶۲ لباس

- هر کدام از آنها به این شکل‌ها در آمده‌اند:
۱ «جان»: گوزه خمیری
۲ «ماریا»: مداد
۳ «دراجر»: شوالیه
۴ «جیسم»: دراکولا
۵ «باب»: صورتک خندرو

شکاری بمب افکن «کورسر F4» یکی از پیشین هواپیماهای ارتش آمریکا برای نبردهای هوایی بر فراز اقیانوس اطلس بود.



۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



پاسخ جدول شماره گذشته

۵	۴	۲
۶	۱	۳
۱	۵	۷
۴	۳	۹
۲	۸	۶
۷	۰	۵
۰	۶	۳
۳	۷	۱
۶	۴	۸

جدول سی خانه‌ای

جدول ستاره‌ها رنگی

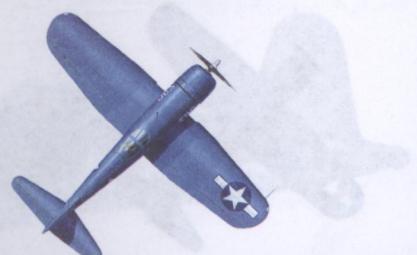
افقی

۱. نفی عرب - عدد تنفسی!
۲. به این فصل زیبا نزدیک می‌شویم.
۳. پایه، ریشه و بن - قلب - پسوند شباهت.
۴. از حال پیاده خبر ندارد - دارایی.
۵. حرف ندا - میوه خام.
۶. «ادوارد چنر» واکسن این بیماری مسری را کشف کرد - سر.
۷. تکرار آن، صدای سگ است - واحد مقیاس سطح برابر با ۱۰۰ مترمربع - ماه زمستانی.
۸. آبی که فرد تشنه، در رویا، در بیابان می‌بینند.
۹. عدد دونده - اثر چربی بر روی لباس.

عمودی

۱. وسیله‌ی دستی برای دروی محصول نخست.
۲. جمع ساقبه.
۳. مایع حیاتی - قبیله - جهت و سمت.
۴. از بین رفته و ضایع شده - سگ بیمار.
۵. خاندان - علامت مفعول بی واسطه.
۶. خیر نیست - از پونه بدش می‌آید - مخترع تلفن.
۷. گاهی از کاهو، خیار و گوجه فرنگی درست می‌شود.
۸. هر دوازده ماه را گویند - هنگام سواری با اسب، بر روی آن می‌نشینند.

این هوایپما برای اولین بار در سال آخر جنگ دوم جهانی (۱۹۴۴) به خدمت گرفته شد.





یک خاطره

«دختروی به نام سارا»

سلام بجهه‌ها، وقتی من در کلاس دوم دبستان درس می‌خواندم تک دوست صمیمی به نام سارا داشتم. سارا خیلی دختر خوبی بود و همشه مرتب و منظم بود. بالآخره دوم دبستان هم به پایان رسید و آخر سال من و سارا با معدل بیست قبول شدیم. ما در تابستان هم با هم رفت و آمد داشتمی ولی با شروع مهر و سال مسابقاتی جدید باز هم من و سارا در یک کلاس درس می‌خواندیم. ولی یک روز سارا ناراحت آمد مدرسه، من از او علتش را پرسیدم و او با گریه به من گفته که قرار است به علت ماموریت کاری پدرش به شیرستان می‌بروند و مدتی آنچه زندگی کنند. بالآخره سارا رفت و ولی خاطره‌هایش هنوز باقی است. من و سارا مدتی با هم تلقنی صحبت می‌کردیم. تا همین دو سال پیش که من و سارا کلاس پنجم ابتدایی درس می‌خواهیم باز هم از احوال یکدیگر باخبر بودیم تا اینکه یک روز قبل از وقوع زلزله به سارا و من با هم‌دیگر صحبت کردیم و او گفت که قرار است برای فردا (یعنی روز محمد) ۱۳۸۲/۱/۰۵ به تهران بیایند تا ما هم‌دیگر را بینیم. ولی انسوس که این آزو هیچ‌گاه برآورده نشد و فردایش

در مم زلزله آمد و سارا هم در میان بقیه هم‌وطنان عزیز ما در بین به سوی خدا پرواز کرد.



لطیفة

«مگه من خرم»

یک روز یک خر و یک گاو با هم قدم می‌زنند که گاو ۱۰ نومانی و خر ۱۰ نومانی بیدا می‌کند. گاو به خر من گوید من آبی بول هایمان را با هم عوض کنیم و خر در جواب من گوید: مگر من خرم!



لباس پوششی

یک روز در یک مسابقه‌ی دو بین حیوانات گورخر از گاو می‌برد و گاو من گوید: قبول نیست تو لباس ورزشی پوشیده بودی!



علت طایی

اولی: چی باعث شد که سر شما طاس شود؟
دومی: باد
اولی: جداب؟
دومی: آخر باد کلاه‌گیسم را برد!



آموزگار: زهره توضیح بدی که سبیزه‌مینی چگونه به دست من آمد
زهره: اجازه خانم! با پرداخت مقداری پول!

پهنه کنچکاوفرد ۱۳ ساله از تهران

صیادی داد و فریاد سنجاب هاکستری، در حنگل پیچیده بود. هاکستری عصانی بود و فریاد می‌زد. «کدام بدن جنس این کار را کرده؟... اگر پیدا شیم، منی داشم چه بلایی سرش بیاورم!» حیوانات جنگل دور او جمع شده بودند و تتعجب تکاهش می‌کردند. همچنین کسی من دانست چه اتفاقی اتفاچه است. بالاخره دار کوب پرسید: «چی شده هاکستری؟ چرا داد و فریاد اوه انداده‌ای؟» هاکستری گفت: «توی چنگل دزد پیدا شده! یک نفر چند تا از گردوهای مرد زدیده. دار کوب گفت: «تو مطمئنی؟» هاکستری گفت: «بله من گردوهای را توی این چاله پینیان کرده بودم اما یک آمده و آنها را برداشته» دار کوب جلو رفت و چاله را خوب نگاه کرد. چند نهال کوچک از توی چاله بیرون آمده بودند. دار کوب کمی قفس کرد. بعد پر پیشید: «تو گردوهای را کی چال کرده بودی؟» هاکستری با ناراحتی گفت: «نهنی دام... خیلی وقت وقت». دار کوب گفت: «کسی گردوهای تو را ندزدیده! این نهال‌های کوچک همان گردوهای تو سستند. چند سال دیگر، این نهال‌های کوچک درختان بزرگی می‌شوند و گردوهای زیادی می‌دهند. هاکستری چیزی نکفت فقط از جhalt سرش را پایین انداخت و به اشتباہش بی برد.

توصیف یک روز بارانی (در خیابان)

در چیارراه تقریباً ۵ دقیقه یک بار، یک ماشین رد می‌شد. هوا به قول بعض‌ها قمر در عقرب بود. جراغ راهنمای مثیل اینکه برای خودش کار کار می‌کرد. چون هیچ ماشینی به آن توجه نمی‌کرد. هوا سرمه بود. آسمان تاریک یکدیگر با خودش را می‌گشست. نیزه‌های تاریکیان باد کارتونی اتفاقد که خانه‌ی جادوگر در جایی بود که آسمانی تاریک داشت. راشنیش را بخواهید. ترجیح می‌دادم در خانه باشم. شیشه‌ای ماشین گرفقه بود. درختان، که همچ برقی داشتند، مانند سریزاهای جادوگر بودند. احساس می‌کردم آسفالت کف خیابان آب باران را می‌بلعد. کمی ترسیده بودم. غرستگی با شکم شنک بزرگ و خوبینی به با کرده بود. هوا کسل کننده بود. اما یک دفعه خشکم زد و شروع کردم به هورا کشیدن. چون آغاز برقی بود. که بعدها موجب تعطیلی مدرسه‌ها می‌شد!

نعمین نیلی، احمد آزادی، کلاس هجدهم دبستان از تهران

مهران بیات / ۱۰ ساله از تهران

معین پیشی / از رشت



محمد حسن رضوانی / ۱۰ ساله از قم

مهدی صولت / ۱۰ ساله از اکاشان

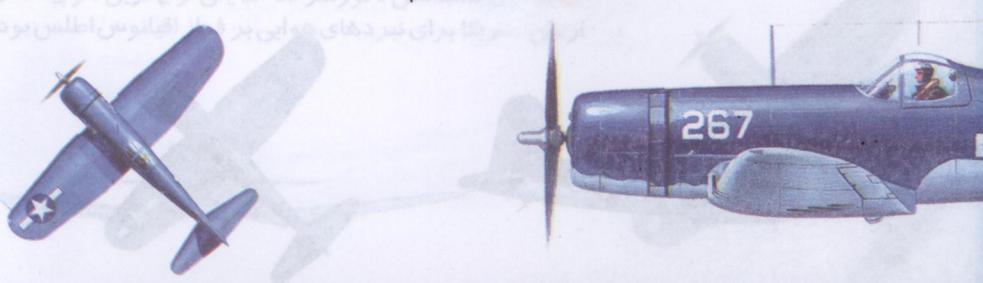


گردوهای سنجاب

صدای داد و فریاد سنجاب هاکستری، در حنگل پیچیده بود. هاکستری عصانی بود و فریاد می‌زد. «کدام بدن جنس این کار را کرده؟... اگر پیدا شیم، منی داشم چه بلایی سرش بیاورم!» حیوانات جنگل دور او جمع شده بودند و تتعجب تکاهش می‌کردند. همچنین کسی من دانست چه اتفاقی اتفاچه است. بالاخره دار کوب پرسید: «چی شده هاکستری؟ چرا داد و فریاد اوه انداده‌ای؟» هاکستری گفت: «توی چنگل دزد پیدا شده! یک نفر چند تا از گردوهای مرد زدیده. دار کوب گفت: «تو مطمئنی؟» هاکستری گفت: «بله من گردوهای را توی این چاله پینیان کرده بودم اما یک آمده و آنها را برداشته» دار کوب جلو رفت و چاله را خوب نگاه کرد. چند نهال کوچک از توی چاله بیرون آمده بودند. دار کوب کمی قفس کرد. بعد پر پیشید: «تو گردوهای را کی چال کرده بودی؟» هاکستری با ناراحتی گفت: «نهنی دام... خیلی وقت وقت». دار کوب گفت: «کسی گردوهای تو سستند. چند سال دیگر، این نهال‌های کوچک همان گردوهای تو زیادی می‌دهند. هاکستری چیزی نکفت فقط از جhalt سرش را پایین انداخت و به اشتباہش بی برد.

ندی کاظمی، ۱۲ ساله از ارومیه

عیب مهم این هواییما، نداشتن دید کافی برای خلبان بود.



فرستنده:

لشرونج



نشانی:

تهران- خیابان انقلاب- چهار راه حافظ- پلاک ۹۶۲
امور مشترک کان مجله هفتگی «دوست»

(دوست)



۴۱

موتور بزرگ جلوی هواپیما به همراه ملخ آن، دید کافی به خلبان نمی داد.



دُوست



بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴ هو ماه ۴ شماره، هر شماره ۱۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ با نکت صادرات میدان انتساب کرد ۶۷ به قام موسسه تئاتر و نشر آثار امام (ره) و ازین تاریخ، (قابل پرداخت در تاریخ شعب یا نکت صادرات در سراسر کشور) هر ماه اشتراک را همراه با رسید با نکتی به نشانی: تهران خیابان چهارراه حافظه، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمائید.

قابل توجه مقاضیان خارج از کشور

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکونت دارند، می‌توانند
مبلغ فقره را به حساب اعلام شده واریز نمایند و سپس نشانی فرد خارج از کشور را به
امور مشترکان مجله دوست ارسال نمایند.

واحدهای اشتراک محله دوست
آماده دریافت پیشنهاد و
انتقاد شماست.

- بهای یک شماره از مجله هفتگی «دوست»:
- خاورمیانه (کشورهای همچووار) ۷/۰۰۰ ریال
- آروپا آفریقا ۱۰/۰۰۰ ریال
- آمریکا، کانادا، استرالیا ۹/۰۰۰ ریال

مشترکین محترم استان اصفهان هی توانند مبلغ اشتراک خود را به شهره حساب ۱۰۵۴۰۱۱۸۷۵۰۰۱۰۱۱۸۷۵۰۰۱۰۵۴
قابل پرداخت در کلیه شبکه های ملی سراسر کشور و ارز فرمایند.
نشانی: اصفهان - خیابان شیخ بهایی مقابل بیهارستان مهرگان نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۰۳۶۴۵۷۷

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

نشانی:

کد پستی:

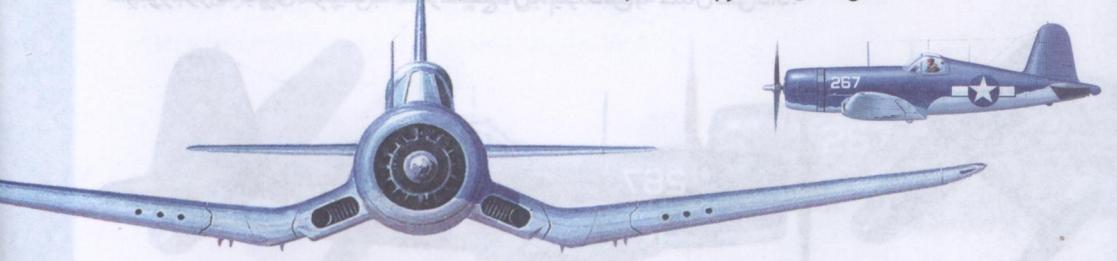
تلفن:

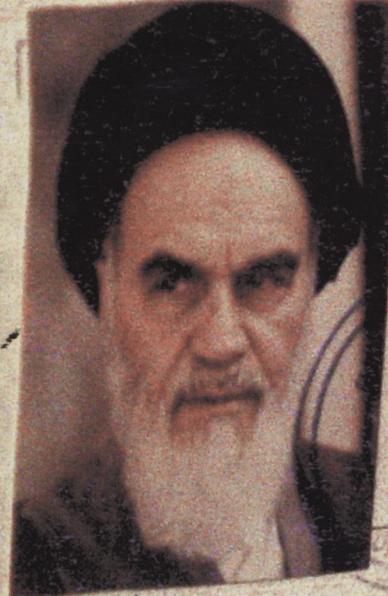
تا شماره:

شروع اشتراک از شماره:

امضاء

شکل خاص بال هواپیمای «کورسر» قدرت مانور و پرخشن خوبی به هواپیما می‌داد.





جمهوری اسلامی ایران

ΓΥΡΓ

شماره شناسنامه

四
卷之三

سید روح الله^{نهاد} مام
نام خانزادگی

دوز

سال بیانیہ دھمکیت ہمارے
۱۴۲۹

نام: فین غیر ملکی: شہرستان دہستان
شماره: ۱۰ سال: ۱۳۹۷

۱۴

۶ مسلسل ۱۲/۷ میلی‌متری، یک مسلسل ۲۰ میلی‌متری کانن و توانایی حمل ۹۰ کیلوگرم بمب از دیگر ویژگی‌های این هوایپما بود.



بازی

گل‌های بهاری

شرح در صفحه ۲

